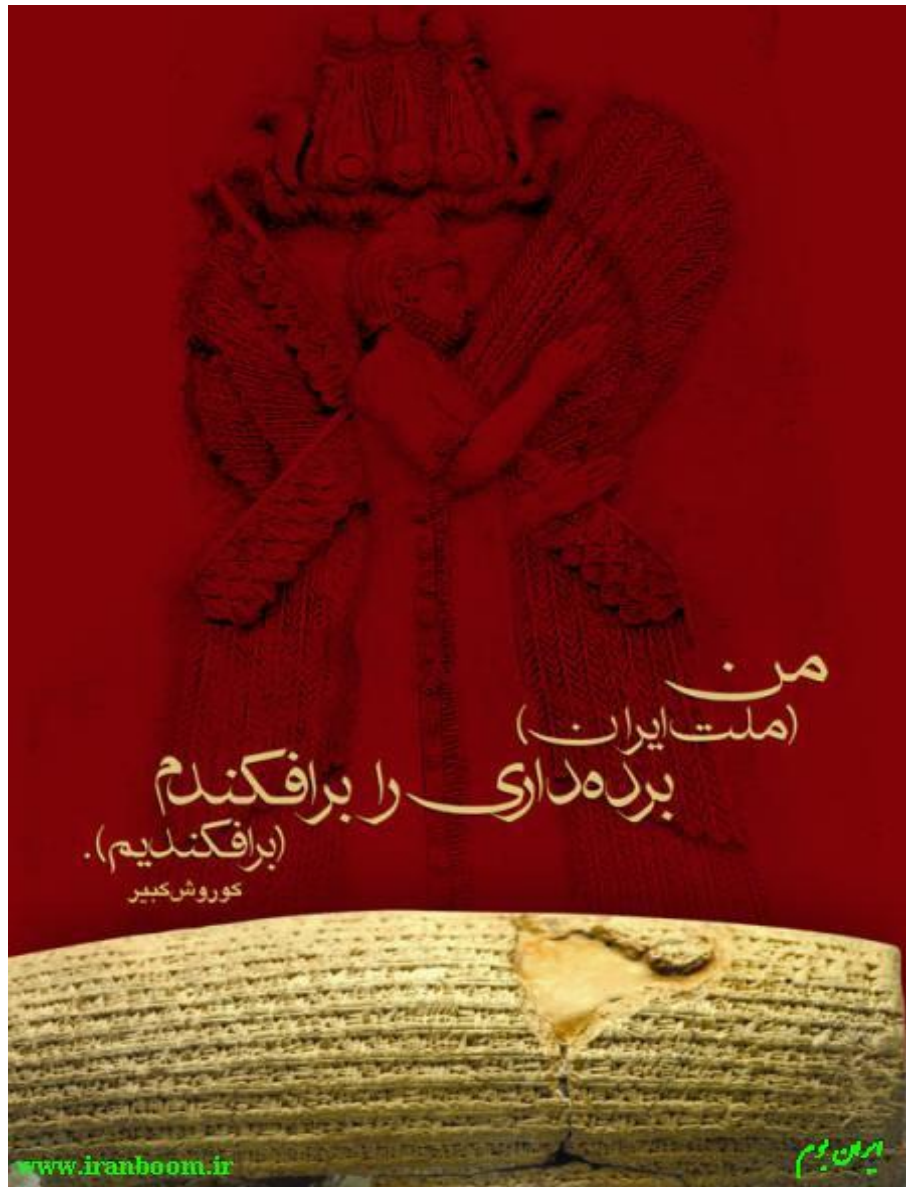


ایران بوم



طرح: برگرفته از مجله خواندنی شماره ۶۳

www.iranboom.ir

ایران بوم

به نام خداوند جان و خرد

ماهنامه الکترونیکی ایران بوم، شماره هفتم، آبان ۱۳۸۹ خورشیدی

ویژه نامه ۷ آبان ماه - روز کوروش بزرگ

دبیر اجرایی: محسن قاسمی شاد

صفحه آرا: خرد دبیری

نویسندگان: آزاده احسانی چمبلی، علی محمد آقاعلیخانی، بابک آذرتات (علی خانی)، علیرضا افشاری،

شاهین سپنتا، ناهید زندی و با سپاس ویژه از سیدعلی صالحی، هما ارژنگی، توران شهریاری، دکتر

هوشنگ طالع، صادق علی حق پرست.

ارتباط با ما: rayanameh@iranboom.ir

آزاده احسانی چمپلی

ایران بزرگ، سرزمین میانه‌ی جهان، دل شکیبای گیتی، در درازای تاریخ پر فراز و نشیب فراوان شادکامی و تلخ‌روزی چشیده و آبادانی‌ها و ویرانی‌ها دیده است. اما همواره سرافراز است بدین که در اوج نیرومندی نیز خود آغازگر ویرانگری در هیچ گوشه‌ی گیتی نبوده است، و بسیار فرزندان و بزرگانی را پروراند است که پشتیبان و نگاهبان صلح، آبادی و آزادی بوده‌اند. بزرگان و اندیشمندانی که فرّ و فرهنگ ایران همواره در گوششان زمزمه می‌نمود: "فروهر مردان همه‌ی سرزمینها را می‌ستاییم"، "فروهر زنان همه‌ی سرزمینها را می‌ستاییم" (اوستا، فروردین‌یشت، ۵-۱۴۳)

در دامن این پهنه پر شکوه دانش و فرهنگ، بزرگانی پرورش یافتند که به راستی روانشان ستودنی و نام و یادشان جاودانی است. بزرگانی که بر فرازترین پله نیرومندی و شکوه، خرد خویش را نباختند و به زندگی و امید دیگران دست نیاختند.

بزرگانی چون منوچهر و کیخسرو ناموران شاهنامه‌ی خداوندگار تاریخ، حکیم ابوالقاسم فردوسی، و نیز فرزندان چون فرزند نامبردار مادر ایران؛ کوروش بزرگ.

اگر چه امروز سخن از به هم رسانیدن "اعلامیه حقوق بشر" از سوی کوروش بزرگ بر سر زبانهاست، اما آنچه دل‌آور اندیشمند و مهر پیمان ایران‌زمین کوروش، در آن هنگامه ویژه و آن دوره‌ی تاریخی انجام داد، بسیار فراتر از مفهوم امروزی "گرامیداشت حقوق بشر" است.

فراهم آوردن آنچه بند بند "اعلامیه حقوق بشر" امروزی در جهان است، پشتوانه‌ای دارد به درازای همه‌ی جنگها، ویرانگریها، ستمکاریها و پایمال شدنها و ... و در پی آنها، دادخواهی‌ها، داوری‌ها و هیاهوی اندیشمندان و قلم به داستان و داد خواهان.

اما پشتوانه‌ی مردم دوستی و آزاد اندیشی بزرگان تاریخ ایران، که نام نیکشان به یادگار مانده است و کوروش بزرگ، نماد بی‌همتای آنان می‌باشد، چه بوده است؟ بزرگانی که هیچ داور و وکیل و روزنامه نگار و خبرنگاری، دیده‌بان (=مراقب) کردار و گفتارشان نبود. بزرگانی که در هنگامه‌ی قدرت، خدای گونه مردمانی بودند که پروای رسوا شدن به دست بهمان خبرنگار و فلان سازمان دیده بان "حقوق بشر" و ... دست و پا گیرشان نبود!

آری کوروش بزرگ و کوروش سانان تاریخ ایران زمین پشتوانه‌ای داشتند به بلندای فرّ و فرهنگ سرزمین نیاکانشان. نیاکانی که در زمزمه‌های سپندشان (مقدسشان) فروهر زنان و مردان همه‌ی گیتی را می‌ستودند و باور به آبادانی گیتی داشتند نه فقط آبادانی مرز خویش به بهای ویرانی آن دیگران.

نیاکانی که سرزمینشان در تاریخ دور و درازش میزبان رانده‌شدگان و غریبان بی‌شماری بود. نیاکانی که به فرزندانشان خرد و فرهنگ می‌آموختند نه خود برتربینی و دروغ.

"آز (=زیاده خواهی) را با خرسندی (=قناعت) و خشم را با سروش (=الهام مقدس) و رشک را با نیک چشمی و نیاز را با قناعت و دشمنی را با آشتی و دروغ را با راستی بزیند (=نابود کنید)... به فرهنگ خواستاری (=فرهنگ

جویی) کوشا باشید چه (=زیرا) فرهنگ تخم دانش است و میوه آن خرد، و خرد را راهبری هر دو جهانی است.*

پس بر ما فرزندان این بوم و بر است که بکوشیم تا نام نامی نیاکانمان را در گوش آیندگان زمزمه کنیم، باشد که چراغ خرد و فرهنگشان روشنگر راه ما و آیندگانمان باشد. و از آن روی است که باور داریم بزرگمردی بی‌همتا چون کوروش بزرگ که نماد آشتی و دوستی و نکوهنده دروغ و ناراستی بوده و خواهد بود، شایسته است در گاهشمار (تقویم) امروز ایران روزی ویژه قرار دهیم. هر چند روان نیاکان فرزانه‌ی کوروش و فرزندان راستین وی همواره او را بزرگ میدانند و جانشان سرای نام او و دیگر کوروش کرداران تاریخ ایران زمین است.

هفتم آبان ماه روز بزرگداشت نماد خرد، فرهنگ و وجدان ایرانیان، کوروش بزرگ، خجسته باد.

* (اندرز پوریوتکیشان (=دارندگان کیش نخستین)، متون پهلوی، سعید عربان، ۱۳۷۱)



ای رهگذر، حرکتی باشی و از هر کجا که بیایی، زیرا که منی دانم خوابی آمد، من کوروش، بتم که برای ایرانیان این دولت وسیع را بنا کردم. بدین مثنی خاک که تن مرا می‌پوشاند رشک مبر.

به نام خداوند جان و خرد

بابک آذرتات (علی‌خانی)

پارسی گو، گرچه تازی خوشتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است

بوی آن دلبر چو پیران می‌شود

این زبان‌ها جمله حیران می‌شود!

و امروزمان که چه می‌کنیم و می‌کنند با زبان و فرهنگ این مهین میهنمان، گاه بر این پندارم که گر خون بگیریم روا باشد که کارون‌ها به راه آفتند، با این‌همه بر این باورم چاره باید کرد، گریه گره‌ای از کارمان نمی‌گشاید.

امروزه اگر اندکی از راه مه گرفته‌ی پیش رویمان که افزون بر گردنه‌های تند و تیز، پر از سنگها و سنگریزه‌هایی است که ما را به سوی دره می‌کشاند، دمی چشم بر هم نهیم و یا رویگردانی کنیم و ارج و جایگاه این گوهر گیتی فروز را در نیابیم بی‌گمان در آینده‌ای نه چندان دور سرنوشتی تلخ و توانی بس بزرگ و دهشتناک فرا رویمان است و از هستی به پستی و پس از چندی به نیستی می‌رسیم.

این کوچک نخواستہ و نمی‌خواهد تاریک‌نمایی کند و آینده را ترسناک بنمایاند، اگر به گذشته دیدی هر چند کوتاه بیندازیم برای نمونه قفقازمان که روزگاری با هم بودیم و هنوز شاخه‌های این درخت تنومند را نبریده بودند این زبان و فرهنگ در آن روایی داشت و روزانه در نوشتار و گفتار به کار می‌رفت، به سخنی دیگر افزون بر زبان دفتر و دیوان زبان کوچه و بازار بود و امروز چه بر سرش آمده‌است، دکتر کاوه فرخ که خود نیاکانش از قفقاز بودند می‌نویسند که یکی از تاریخ‌نگاران به نام هوستلر^{۱۴} درباره‌ی دوران روسی کمونیست می‌گوید: «این زنجیره‌ی فرهنگی بین سرزمین‌های تازه فتح شده [آران و شیروان] و کشور همسایه یعنی ایران که همچنان کشوری قوی است، روس‌ها را آزرده می‌کرد. آنان کوشیدند با تقویت فرهنگ ترکی محلی این منطقه، این زنجیره ارتباطی را نابود کنند.» زنفسکی^{۱۵} هم می‌نویسد: «تا اصلاحات دهه‌ی ۱۸۴۰ م، در این استان‌ها [قره‌باغ، شکی، گنجه، دربند، شیروان، کوبه (قُبَه)، باکو، تالش] زبان پارسی همچنان زبان اصلی حکومت و کارهای اداری بود.» البته خدا می‌داند این اصلاحات چه بوده است! در ادامه می‌نویسد «زبان دادگاهها تا دهه‌ی ۱۸۷۰ م. همچنان پارسی بود. پارسی همچنین زبان مردم طبقه بالای جامعه و زبان ادبیات بود.» و یا در جایی دیگر می‌آورد استالین درباره‌ی نظامی گنجه‌ای گفت: «نظامی مجبور شده بود که به زبان فارسی شعر بگوید. و این شاهدهی تاریخی‌ست از ظلم ایرانیان به اقلیت‌ها» و یا «شاعر بزرگ برادران ما در «خلق آذربایجان» نباید به ادبیات ایران تسلیم شود»^{۱۶}، نظامی که ایران را چنین سربلند و برومند سروده است:

سال نو را با همه‌ی فراز و نشیبهای سال پارینش آغاز کردیم با خوشبینی نگرستن به سال پیش رو اگر بتوانیم زبازند «سالی که نکوست از بهارش پیداست» را شایسته‌ی رویداد بزرگ فرهنگی جهانی شدن نوروژ ایرانی^۱، با همه‌ی کم‌کاریها و کاستی‌های سردمداران کشور در راه پیمایش جهان‌شناختی آن و پس از آن بدانیم، از آنجاییکه دبیرخانه‌ی این رویداد جهانی در تهران است و نخستین سال جشن جهانی نوروژ با نمایندگان جهان فرهنگی نوروژ در ایران برگزارشد (گرچه برگزاری آن نه در خور نوروژ هزاران ساله و فرهنگ ایرانی بود)، با اینهمه گرچه «جوجه را در پایان پاییز می‌شمارند» می‌توان این جنبش را به فال نیک گرفت. نوروژ جمشیدی^۲ را که جز روز نو سال نیست، همانگونه که در نام و تاریخ آن هویداست اگر با هر ریخت و کالبدی که در آورند جز رنگ ایران رنگ دیگری در آن نمایانگر نیست خواه در الفبای لاتین^۳ یا سیریلیک^۴ باشد و یا در الفبای فارسی و عربی^۵ و یا در هر الفبای دیگری جز ریشه‌یابی فارسی (ایرانی) آن شدنی نیست مگر اینکه ره به ناکجاآبادهای پندارگونه و ساختگی خویش بپیمایند.

با این پیش‌گفته آماج (هدف)، خودیابی و رسیدن به خویشتن خویش است که ما (مردم و سردمداران کشور) در کجاییم و کدامین ره را در پیش گرفته‌ایم، زبان فارسی ناگفته پیداست که یکی از پایه‌های بنیادین ایرانی بودن ماست (همانند نوروژ و دیگر آیین‌های ایرانی) و به گفته‌ی زنده‌یاد دکتر غلامحسین ساعدی تبریزی که می‌گفت:

«زبان فارسی، ستون فقرات یک ملت عظیم است. من می‌خواهم بارش بیاورم. هرچه که از بین برود، این زبان باید بماند!»^۶

و یا جاودان‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی که می‌نویسند:

«ادبیات فارسی رشته‌ی استوار گردن‌بند زیبایی است که فرهنگ ملی ما بر گردن جهان افکنده‌است. اگر ادبیات فارسی را از ایرانی بگیرند، هویت ملی او را در هم شکسته‌اند.»^۷

از آنجایی که مردمان این سرزمین در درازنای زمان و در جای‌جای آن، در بزرگی و شکوه این زبان گام برداشته و دنوشته‌هایشان را در کالبد این زبان ریخته و سروده‌اند و این زبان همانند پلی مردمان این سرزمین را از شمال (کرانه‌های دریاچه‌ی مازندران، بلندبهای قفقاز و آلان^۸، سیردریا (سیحون)^۹ و خوارزم^{۱۰}) تا جنوب (کرانه‌های پایینی دریای پارس) و از خاور (کاشغر و تاشگورکان^{۱۱})، سمرقند^{۱۲} و کرانه‌های رود سند و دهلی) تا باختر (آسیای کوچک و روم شرقی، تیگرس (دجله) و فرات^{۱۳}) پیوند داده‌است و چه شکوهمند و خوش‌آهنگ نقش‌آفرینی کرده‌است. اینجاست که مولوی بلخی می‌گوید:

نیست گوینده زین قیاس خجل

پس همانگونه که دیدیم دشمنانمان تاکنون با شیوهی ایران‌گریزی و ایران‌ستیزی که از بدگویی به ابرمرد همیشه‌ی اندیشه و فرهنگ ایران فردوسی بزرگ تا ایران‌زدایی از بزرگان این کهن بوم دریغ نکرده و نمی‌کنند و در پاره‌های زمینه‌ها پیش‌روی و عوام‌فریبی نیز داشته‌اند.

همه‌ی دست‌اندرکاران رسانه‌های کشور می‌بایست نخست خود پاسدار این زبان باشند و سپس جایگاه این زبان را به سازمان‌ها، انجمن‌ها و نهادهای فرهنگی، دانشگاهی تا کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و بازارها تا مردمان شهر و روستا بشناسانند و با دشمنان آن بستیزند، فرهنگستان زبان و ادب فارسی باید با کوششی چندین برابر و بدون درنگ کارایی و کارآمدی خود را در به کارگرفتن واژگان پیشنهادی خود به کارگیرد همانگونه که مردم همراه با فرهنگستان‌های نخست و دوم به کار گرفتند و میوه‌های بی‌شمار آن را که امروز نیز نمایان است و ما در گفتار روزانه از آن برمی‌چینیم همانند پوشه، پرونده، موشک، هواپیما، دادگاه، دادرسی، روزنامه، دانشگاه، خواربار، ماهواره، پفک، خودکار، خودنویس، سگ‌دست (در خودرو)، کله گاوی (در خودرو) و...

و با ناکارآمدی فرهنگستان، امروزه می‌توانیم به کرانچی، اسنک، کچاپ، اسکوپ، باربی کیو، سرچ، پک، مانیتور، موبایل، کامپیوتر، سی دی، ساپورت، دیزاین، ویو، فایل، فولدر، دیش و واژگان بی‌شماری از این دست که به کارگیری این واژگان ناآشنا چه در میدان دانش و دانشگاه و چه در میان مردم کوچه و بازار از کودکان تا پیران سپیدموی (شوربختانه به بالندگی دروغین سخنوران آن نیز انجامیده)^{۱۷} روز به روز فزاینده‌تر می‌شود، از آنجایی که به گفته‌ی بسیاری از بزرگان که یکی از آنان زنده‌یاد استاد محمود حسابی است زبان فارسی توانمندی بی‌کرانی در واژه‌سازی داراست و به آسانی می‌توان برای واژگان بیگانه با رویکرد دانش‌ساختاری برابر نهاده‌ای برگزید و به کارگرفت و اگر چاره‌ای نیندیشیم باید با پدیده‌ی زبانی بی‌هویتی همچون زبان اردو روبرو شویم. فرهنگستان پویا پیشرو و زایاست و فرهنگستان ناکارا کشور را از پیشرفت بازداشته و دانش کشور را سترون می‌کند، کدامین کشور را می‌توانیم بیابیم که فرهنگستان نداشته باشد و دروازه را برای هرگونه واژه‌ای باز بگذارد؟ کشورهای اروپایی همانند فرانسه، آلمان، ایتالیا، روسیه و ... و یا کشورهای پیرامونی میهنمان!؟

به امید روزی که زبان فارسی نیز چون نوروز جهانی شود و یا به گفته بهتر جهان‌شناختی آن انجام پذیرد چرا که زبان فارسی نیز یادمانی فرهنگی در پهنه فلات ایران و پیرامون آن است که امروزه نیز با نگرستن به بزرگان ادب برمی‌خوریم به نوشتار و یا نام به جای مانده از:

نظامی عروضی و سوزنی و منشوری و رودکی سمرقندی و ابوحفص سعیدی و شهاب و شرف‌الدین نسفی (نخشبی) در سمرقند و ناصر و شوکت و شاکر و عصمت بخاری در بخارا و سیف فرغانی در فرغانه و بیرونی در بیرون خوارزم (در ازبکستان امروزی)

کمال و بَرَنَدَقْ خجندی در خجند (با نام برساخته‌ی لنین‌آباد) و ناصر خسرو قبادیانی در قبادیان (در تاجیکستان امروزی) رابعه‌ی قُزدارِی و ابوالؤید و شهید و عنصری بلخی در بلخ و هجویری و سنایی و یمینی و ابورجای غزنوی در غزنه و حنظله‌ی بادغیسی در بادغیس و ظهیرالدین فاریابی در فاریاب (در افغانستان کنونی) رفیع و عباس و کسای و عَسْجَدِی و مسعودی مروزی و انوری ابیوردی در مرو و ابوسعید ابوالخیر در میهنه (در ترکمنستان امروزی)

غنی کشمیری در کشمیر (امروزه نیز به کشمیر ایران کوچک (صغیر) می‌گویند)

امیر خسرو و بیدل دهلوی در دهلی (در هند کنونی) اقبال لاهوری در لاهور (پاکستان امروزی) احمد بابی و سلطان و قمری و لطف و واله و وفا و فتح داغستانی و نجم‌دربندی در داغستان (جنوب روسیه) بزمی کوز و اشتها و برهمن و کامی و قاضی و نژاد و اختر و خسرو و سروش و کیخسرو گرجی و لطیف و سیف و حبیب و بدر تفلیسی (در گرجستان)

نظامی و مهستی و فخر و ابوالعلاء و پرتو گنجه‌ای در گنجه و مقرب و قدس و فانی باکویی در باکو و خاقانی و خلیل و بختیار و بدر و بهار و فرخی و فیروز شروانی در شروان و بدیع و رشید و مجیر بیلقانی در بیلقان (در آران و شروان (جمهوری برساخته آذربایجان))

آشفته و آشوب و ناظم و چشمه‌ایروانی در ایروان (در ارمنستان) تاج اخلاطی در اخلاط بتلیس و غازی ملطوی در ملطیه (در ترکیه امروزی)

اگرچه با برجیدن خط فارسی با رویکرد ایران‌ستیزانه در بسیاری از سرزمین‌های پهنه‌ی فرهنگی ایران (که عامل بنیادین هویت آن سرزمین‌ها بوده و هست، خواه دولتمردان کنونی آن سرزمین بپذیرند و یا نخواهند چشم‌ها را برهم بنهند و نپذیرند) پیوند آن با گذشته خود بریده‌شد ولی برای پیشینه خود اگر نیک بنگرند در فرهنگ امروز آن سرزمین نیز به فرهنگ و ادب ایران که جزئی جدایی‌ناپذیر از هستی‌شان است برمی‌خورند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- سازمان ملل متحد در ۲۴ فوریه ۲۰۱۰ ترسایی برابر با ۲۰ اسفند ۱۳۸۸ خورشیدی با تصویب یک قطعنامه در نیویورک (پایگاه سازمان) جشن نوروز را به نام روز جهانی نوروز و فرهنگ آشتی و صلح در جهان به رسمیت شناخت. کشورهایی که امروزه نوروز در آن برگزار می‌شود:

و چنین بود «کورش» برگرفته از «کورش، شهریار روشایی ها» سیدعلی صالحی

من «کورش» شاه هخامنشی،
از میان شما برآمدم و از شما شدم.
پس خواستم تا جایگاه آدمی را به او بازگردانم و بازگردانیدم.

تا راستی هست، کاستی و کژی به کشورمان راه نخواهد یافت،
که من هرگز به دشمنان خویش نیز دروغ نگفته و نخواهم گفت.

مردمان، پیشکش آسمان اند برین خاک تلخ،
مردمان، خان و مان من اند.

ای مردم من؛
دودمان تان در آرامش،
زندگی هاتان دراز،
و فردایتان روشن تر از دیروز باد،
که این آرزوی من است.

از اندوه و غم، دور باد سرزمین من،
از گزند دیوان و گزش کژدمان، دور باد میهن من،
تا هست، آوای شادی خیز کودکان خوش باد،
تا هست، شادی مردمان و آواز خنیاگران خوش باد.

بانوان سرزمین من، بزرگ و برازنده اند،
پدرانمان دانا و فرزندانمان دلیر،
به همین روی است که، هرگز شکست نخواهیم خورد.
پس ستمگران و زورگویان بدانند،
هر آن کس که به ویرانی «ایران ما» برخیزد،
کمرش را خواهیم شکست.
تا من هستم، آزاردهندگان و کین خواهان،
به آرامش نخواهند رسید.

فرمان دادم،
تا مگر به نیکی بر سرنوشت مردمان ننگرند،
و مگر به پارسایی با ایشان سخن نگویند.
چرا که با فرمانروایی بر دل هاست که بزرگی فراچنگ آمده،
و دادگری پدیدار خواهد گشت.

گفتم که هرگز شکست خورده ای را خوار نشمارند،
«دربند»ی را دشنام ندهند،
و همیشه و همه جا با ایشان به نیکی رفتار کنند.
چرا که تا ناله دردمند و پادافره ناروا به جاست،
هرگز دیده به خواب خوش نخواهم سپرد.

پس فرمانروایان آینده بدانند،
که شهسواران و شهریاران می میرند،
اما شادی مردمان، هرگز.

ایران، افغانستان، تاجیکستان، قرقیزستان، بخش‌هایی از چین،
تاتارستان، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، بوتان، نپال، تبت، بالکان،
ترکمنستان، قزاقستان، عراق، سوریه، ترکیه، مصر، سودان، زنگبار،
سراسر قفقاز تا آستراخان و افزون بر این کشورها ایرانیان برونمرزی نیز
در فرائز از کشورهای برشمرده در برخی ایالت‌های آمریکا این جشن با
شکوه را برگزار می‌کنند.

۲- حکیم عمر خیام نیشابوری در «نوروزنامه» درباره‌ی جشن نوروز
چنین می‌نویسد: «سبب نام نهادن نوروز از آن بوده‌است که آفتاب در
هر ۳۶۵ شبانه روز و ربعی، به اول دقیقه حمله باز آید و چون جمشید
آن روز را دریافت، نوروز نام نهاد و جشن بزرگی برپا کرد و مردم نیز از
وی پیروی نمودند.»

۳- NowRuz, NowRoZ, NowRoOz, NowRouz,
NoRuz, NoRoZ, NoRoOz, NoRouz,
NovRuz, NovRoZ, NovRoOz, NovRouz, NooRuz,
NooRoZ, NooRoOz, NooRouz, NawRuz, NawRoZ,
NawRoOz, NauRuz, NauRoZ, NauRoOz,
NavRuz, NavRoZ, NavRoOz, NavRouz,
NevRuz, NevRoZ, NevRoOz, NevRouz,

۴- Наврӯз

۵- «نه‌وروز» در کردی و «نی‌ریز» در مصر.

۶- گاهنامه‌ی الفبا، شماره‌ی ۷، رویه‌ی ۱۰، سال ۱۳۶۵، چاپ پاریس.
۷- در آستین مرقع، چاپخس پیکان، سال ۱۳۸۰، چاپ چهارم، تهران،
رویه‌ی ۴۳.

۸- در جنوب روسیه.

۹- در قزاقستان و ازبکستان.

۱۰- در جنوب روسیه.

۱۱- در باختر چین.

۱۲- در ازبکستان.

۱۳- در عراق و ترکیه امروزی.

۱۴- Hostler

۱۵- Zenkowski

۱۶- برگرفته از تارنگار اسواران (پژوهش‌های یوسف امیری درباره‌ی
ارتش‌های ایران باستان) گفت وگو با دکتر کاوه فرخ - بخش دوم ۲۵
دی ماه ۱۳۸۸

http://asvaran.blogspot.com/2010/01/blog-post_15.html

۱۷- مگر نبودند همانند استاد دکتر محمود حسابی (بی‌گمان می‌توان
گفت که در این ۱۰۰ سال کمتر کسی را همتای ایشان می‌یابیم که
افزون بر آشنایی و فراگرفتن زبان‌های گوناگون به دانشنامه‌های گوناگون
نیز دست یافته باشد) که اندکی از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی کناره
نگرفتند و بر آن پافشاری داشتند که می‌بایست زبان فارسی هر چه
بیشتر در همه‌ی زمینه‌ها پیشرفت کند و در برابر واژگان بیگانه
واژه‌سازی دانش‌گرایانه انجام پذیرد و خود نیز گام‌هایی در این راه
برداشتند.



علی محمد آقاعلیخانی - کارشناس ارشد فلسفه‌ی آموزش
پیشکش به:

روح بلند فردوسی بزرگ که دانایی را با دادگری و دادگری را با دلیری و هر سه را با خویشتن‌داری درآمیخت و هستی خود را در راه زنده کردن فرهنگ ایران که می‌رفت تا با ترکتازی‌ها و دست یازی‌های بیگانگان به ورطه‌ی نابودی کشانده شود، در طبق اخلاص گذارد و مصداق عملی سروده خویشتن گردید که:

بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

پیش گفتار

انسان به عنوان اشرف مخلوقات خداوندی و شاهبیت خلقت، ضمن این که از بسیاری ویژگی‌ها و زمینه‌های طبیعی سایر مخلوقات هستی بهره‌مند است، دارای ویژگی‌های خاصی است که در فطرت خدایی او نهفته است و تنها و تنها با تربیت و آموزش شکوفا می‌شوند. با این رویکرد، تربیت به مثابه‌ی روندی است که آدمی را به مقام برخوردار از فرهنگ می‌رساند (نقیب زاده، ۱۳۸۳). آن‌چه مسلم است تربیت‌پذیری انسان به عنوان یک قابلیت بالقوه، بایستی در یک بستر فکری و فلسفی مشخص و مناسب به نحوی که همه‌ی ابعاد و جنبه‌های وجودی او را مورد توجه قرار دهد با به کارگیری اسلوب‌های خاص شکوفا شده و در سایه‌ی برنامه‌ی تربیتی معینی راه کمال را ببیماید تا در نهایت، محصول نهایی تربیت‌شده‌ی قابل تعریف، قابل الگوسازی، قابل تعمیم به نمونه‌های دیگر و به طور خلاصه قابلیت ارائه مدل تربیتی داشته باشد.

در شرایط بسیار متغیر جهانی که همه چیز میل به تغییر و حرکت به سمت‌وسویی معین دارد و متأسفانه ملاک و معیار این سمت‌وسو برتری‌هایی است که جای‌گاه ارزش‌مند و تعیین‌کننده‌ای برای فرهنگ و ارزش‌های انسانی در آن پیش‌بینی نشده است، هویت ملی یکی از دغدغه‌های اساسی برای ملت‌های دارای فرهنگ غنی و دیرین به شمار می‌رود. هرچه جهان به سوی یک‌سانی و بی‌مرزی پیش می‌رود در میان جوامع میل به جهانی شدن روز به روز بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود و گویی جهان در یک حرکت کلان در حال تهیه‌ی نسخه‌های واحدی برای همه‌ی جوامع با هر فرهنگ و تاریخ و ملتی است و ملت‌ها نیز خواسته یا ناخواسته در مسیر این سیلاب برگشت‌ناپذیر قرار گرفته‌اند. از این‌رو جهانی شدن به عنوان یک فرآیند و جریان ناگزیر در حال انجام شدن است و با جهت‌گیری و حرکت و شتابی که دارد به نظر می‌رسد دست‌کم در حوزه‌ی اقتصاد چاره‌ای جز هم‌گامی و همراهی با آن نیست.

اما با آن که بنیان جهانی شدن به ظاهر اقتصاد و تبعات آن است به لحاظ شرایط خاص جوامع انسانی و ارتباط تنگاتنگ مقوله‌های سیاسی و فرهنگی به اقتصاد و قدرت اقتصادی، جهانی شدن عملاً در حوزه‌ی اقتصادی محدود نمی‌ماند بلکه این امر به صورت یک جریان است و هم‌چون یک سیلاب به راه افتاده و هر چه در مسیر است را با خود همراه می‌کند. در این میان ملت‌ها به ویژه آن‌هایی که قدرت علمی، اقتصادی و تکنولوژیکی کم‌تری

دارند در یک دو راهی که انتخاب میان آن‌ها بسیار دشوار است، در مانده‌اند. اگر آن‌چه را که به عنوان جهانی شدن (یا به عبارت بهتر جهانی کردن!) مطرح است بپذیرند، یا توان علمی، اقتصادی و تکنولوژیکی لازم را دارند، که همراه این کاروان می‌شوند و یا ندارند که به عنوان یک بخش فرعی، پیرو و مصرف‌کننده‌ی افتان و خیزان می‌روند تا به یک بن‌بست برسند (در موارد نادری شاید خود قدرتی کسب کنند!). و اگر نپذیرند یا باید منفعلانه بایستند و شاهد روی‌دادها باشند تا زمانی که صدای ناقوس نابودی خود را بشنوند (برخورد واکنشی) و یا فعالانه به مبارزه و تلاش برخیزند (برخورد فراکنشی)، که البته کاری است بسیار دشوار، چرا که شاخص‌های تعیین‌کننده در این مبارزه‌ی نابرابر، قدرت است و قدرت غالب هم از آن اوست که توان‌مندی علمی و اقتصادی و... (به قول سعدی هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست) دارد.

آن‌چه مسلم است در جریان جهانی شدن، حوزه‌ی فرهنگ، از مباحث بسیار بااهمیت، حساس و چالش‌برانگیز به حساب می‌آید، چرا که به نظر می‌رسد قدرت‌مندان اقتصادی و داعیه‌داران جهان بدون مرز در پی خاص‌گرایی فرهنگی هستند و برآن‌اند که فرهنگ برتر را - البته از نگاه خودشان - غالب کنند و پرواضح است که زر و زور و بعضاً تزویر در طول تاریخ هیچ‌گاه دغدغه‌ی انسانیت، فرهنگ و ارزش‌های انسانی را نداشته است. با این وصف با روندی که در پیش است (و شاید به دلیل فلسفه و بنیاد جهانی شدن به معنی امروزی است که همانا اقتصاد و حفظ بقاست) در آینده‌ای نه چندان دور، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، دین، اخلاق، نظام‌های تربیتی و... در میان ملت‌های آسیب‌پذیر فقط به جرم این‌که دارای قدرت تولید علمی و اقتصادی نیستند رو به زوال و نابودی خواهند گذارد. در چنین شرایطی کشوری هم‌چون ایران که علاوه بر دارا بودن پیشینه‌ی غنی و پرافتخار، از پشتوانه‌های غنی طبیعی و گسترده‌ی انسانی برخوردار است بایستی ضمن درک هوش‌مندانه‌ی اهمیت و حساسیت موضوع، با حفظ هویت فرهنگی و توسعه‌ی حس تعلق مردم به ویژه جوانان به سرزمین ایران و زمینه‌های عمیق فرهنگی آن (هویت ملی) به تدریج به تقویت نظام‌های آموزشی و به تبع آن صنعتی و تولیدی همت گمارد تا در اثر همراه شدن با جریان جهانی، کلیت فرهنگ ایرانی و هویت ملی کم‌ترین آسیب را ببیند.

شک نیست که یکی از عمده دلایل توفیق گرداننده‌گان شرایط تغییر جهانی، کم‌توجهی به فرهنگ خودی از سوی ممالکی است که در عین داشتن غنای فرهنگی از ابعاد فنی و اقتصادی چند گام عقب‌تر از جهان اول بوده و بر همین اساس خواسته یا ناخواسته پیرو فرهنگ به ظاهر برتر هستند و به ورطه‌ی فراموشی و خودستیزی افتاده‌اند. در این شرایط می‌بینیم که در همه عرصه‌ها حتا عرصه‌های فرهنگی به مدل‌های بیگانه ارجاع می‌شود و لذا این خطر وجود دارد که در آینده‌ای نه‌چندان دور پدیده‌ی «از خود بیگانه‌گی» (الیناسیون) فراگیری در سطح جامعه گریبان‌گیر نسل‌ها شده و هویت، آن‌چنان به مسلخ برود که احیای دوباره آن اگر نه غیرممکن، دست‌کم بسیار دشوار باشد.

بدون شک توجه به تاریخ و بازخوانی فرهنگ و استخراج مکثونات فرهنگی هر ملت و به روز کردن آن به عنوان نسخه‌ای قابل اجرا و کارآمد در شرایط

فعلی، می‌تواند به ماندگاری فرهنگ کمک نماید. این‌که در برخورداری از فرهنگ که میراثی است معنوی و برجای مانده از گذشته به چه پایه‌ای دست یابیم یعنی در سطح آن بمانیم و یا به ژرفای آن راه بریم، بستگی دارد به توجه و کوشش ما، یعنی به تربیتی که یا به لطف دیگران و یا به شکر همت خویش از آن برخوردار می‌شویم. از همین روست که تکامل یک جامعه در داشتن یک فرهنگ نیست بلکه نتیجه‌ی رو کردن به آن و کوشش به هم‌گامی و هم‌راهی با آن است. از این‌جاست که شگفت‌انگیز نخواهد بود اگر مردمی که نیاکان‌شان پدیدآورندگان فرهنگی بس درخشان بوده‌اند خود راه انحطاط ببیمایند و یا جز به سطح فرهنگی که از گذشته بر جای مانده راه نبرند. چنین است که با آن‌که فرهنگ انسانی چون میراثی بزرگ و جهانی پاینده و رو به تکامل است، ولی همه‌ی جامعه‌ها و همه‌ی نمودهای فرهنگی آن‌ها گاه هم‌گام آن یعنی در راه تکامل و زمانی دست‌خوش انحطاط‌اند.

به این سان رو کردن به ارزش‌ها نه تنها شرط لازم یافتن به ژرفای فرهنگ است بلکه شرط تکامل فرهنگ و نمودهای گوناگون آن نیز هست. اما به هر حال خواه به معنای ژرف فرهنگ رو کنیم و خواه در سطح آن بمانیم و خواه به سوی ارزش‌های حقیقی که زندگانی را تکامل می‌بخشد گام برداریم و خواه پای‌بند ارزش‌های دروغین شویم، بستگی و وابستگی تربیت انسانی با فرهنگ و ارزش‌ها یک بستگی لازم و ناگسستگی است و همین نکته است که تفاوت بنیادی تربیت انسان و حیوان را آشکار می‌سازد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳).

تربیت و فرهنگ در ایران

نگاهی به سیر تحول و تکامل فرهنگ در ایران علی‌رغم این که پیشینه‌های بلند و بالنده را هویدا می‌کند گویای فراز و فرود بسیاری در طول تاریخ این سرزمین است به نحوی که فرهنگ و آموزش، گاه به دلایلی از جمله توجه حکومت؛ نفوذ دین و... در اوج عزت بوده و هم و غم ملت و دولت را به خود اختصاص داده و گاهی دیگر جز کورسویی از توجه و آن هم در موارد بسیار خاص و در طبقات ویژه جامعه دیده نمی‌شود، با این همه پیش‌تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و نقش موثر و زیربنایی که در ساختن و تکامل تمدن بشری داشته است، برهیچ کس پوشیده نیست. فرهنگ ایران باستان و به عبارت بهتر، نظام فکری و فلسفی حاکم بر جامعه‌ی ایرانی به گواهی تاریخ یکی از غنی‌ترین فرهنگ‌ها در طول تاریخ بشر است. بی‌تردید دست‌یابی به این جایگاه بدون وجود یک نظام تربیتی بالنده - صرف نظر از شکل و ساختار آن - امکان‌پذیر نبوده است. زیبایی و پیچیدگی‌های آثار فرهنگی و تمدنی به جا مانده از دوران باستان نمی‌تواند ساخته و پرداخته‌ی یک مجموعه‌ای انسان‌های عادی بدون دانش و یا محصول اتفاق باشد، بنابر این در یک نتیجه‌گیری منطقی و علت و معلولی، با وجود این معلول باید علتی بر آن متصور شد و آن علت همانا نظام تربیتی است که آن چنان انسان‌هایی را بار آورده است.

به باور قاطبه‌ی صاحب‌نظران در فرهنگ و ادب ایران‌زمین، شاهنامه‌ی فردوسی علاوه بر جنبه‌های زیباشناسانه و هنری، در بطن خود بسیاری نکات فلسفی، علمی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، دینی، اخلاقی و... دارد که بسیار هنرمندانه، آگاهانه و مسؤولانه در دل اشعار جای گرفته‌اند. از این‌رو می‌توان شاهنامه را یکی از آثاری دانست که در بازنمایی ساختارهای

جامعه‌ی ایرانی و فرهنگ و تمدن آن بسیار توفیق داشته است. شاهنامه‌ی فردوسی علاوه بر آن که ترجمانی از تاریخ پرافتخار ایران و شناسنامه‌ی معتبر از پیشینه‌ی فرهنگ و ملت ماست، کارنامه‌ی روشن از تربیت و اخلاق و آیین‌های آرمان‌ها و مظاهر گوناگون زندگی ملتی است که از نخستین طلایه‌داران فضیلت و آزادگی در جهان است، چرا که در آن سوی جنگ‌ها و چکاچک شمشیرها و مرگامرگ پهلوانان، ستیزی دیگر در گیرودار است، ستیزی بی‌امان میان نیکی و بدی و حق و باطل، باشد تا نیرومندترین هنجارهای اخلاقی و تربیتی در ژرفای وجدان جامعه نشأت پذیرد (البرز، ۱۳۶۹). شاهنامه، انسان ایرانی را به حرکت می‌خواند (قیام کاوه)، توجه به ضعیفان و پرهیز از ستم به آنان خط فکری و اخلاقی شاهنامه است، سراسر شاهنامه راستی را گوشزد می‌کند و... (بهار، ۱۳۶۲). نقش‌آفرینان شاهنامه، آنان که در چشم روشن فردوسی به عنوان الگوی انسان کامل و نمونه‌ی ایرانی مد نظر بوده‌اند همواره انسان‌هایی شریف و پاک‌اند. به عنوان نمونه رستم که نماد اصلی یک انسان رو به کمال ایرانی است، فردی است که به تربیت جسم خود توجه دارد (تربیت بدنی)، پاک است و گاه و بی‌گاه در پیش‌گاه خداوند یکتا کرنش می‌کند (تربیت دینی)، اندیشه‌ورز است و در مشکلات از خرد یاری می‌جوید (تربیت عقلانی). با این همه الگوهای شاهنامه معجزه‌آسا و دست‌نیافتنی نیستند و در دسترس همگان قرار دارد:

تویی آن که گیتی بجویی همی / چنان کن که بر داد پویی همی

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی / تو دادو دهش کن، فریدون تویی!

شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان نمایه‌ی فرهنگ دیرین ایران‌زمین، می‌تواند دست‌مایه‌ای بنیادین برای متولیان نظام تربیتی ایران اسلامی و چه بسا الگوی انسانی برای ارابه به نظام‌های تربیتی در سراسر جهان باشد.



مفهوم فرهنگ در ایران ریشه‌دار و دیرسال است. در آثار کهن ایران، واژه‌ی فرهنگ به معنی ادب و تربیت و به‌طور کلی به معنی آموزش و پرورش که تمام پدیده‌های مادی و معنوی یک ملت را در بر می‌گیرد به کار رفته است. این واژه هم به صورت تنها و هم با پسوند «ستان» به صورت فرهنگستان به معنی دبستان هم آمده است. «واژه‌ی فرهنگ از دو جزو «فر» به معنی نیروی معنوی؛ شکوه و عظمت و درخشندگی و بالا و جلو و «هنگ» که از ریشه‌ی اوستایی «تنگ» است به معنی کشیدن و نیز به معنی سنگینی و

وزن و وقار آمده است و روی هم رفته واژه‌ی فرهنگ یعنی بالا کشیدن و بیرون کشیدن است. به عبارت دیگر واژه‌ی فرهنگ یعنی از ژرفای وجود افراد معنی دانستنی‌ها و مکنونات و نیروهای نهفته و تراویده‌های مستقل ذهنی و استعداد‌های درونی و ویژه فردی را بیرون کشیدن و آشکار ساختن و در نتیجه افزودن و پُر بار کردن پدیده‌ها و خلاقیت‌های شناخته و ناشناخته آدمی (بختیاری، ۱۳۶۸). با این تعریف نتیجه می‌شود که آموزش و پرورش به معنای امروری جزوی از فرهنگ است نه همه‌ی آن، بلکه فرهنگ شامل طیف گسترده‌ای از معانی از جمله هوش، عقل، معرفت، هنر، حکمت، علم و دانش، ادب و تربیت، فضایل روحی، بزرگواری، شرف، فرّ و شکوه و جلال و... است.

اما جای‌گاه آموزش و پرورش در یک بستر فرهنگی آن‌قدر رفیع و مهم است که گفته می‌شود آموزش و پرورش هر ملت و دین، اگر تمام فرهنگ و تمدن آن ملت و دین را تشکیل ندهد و اساس آن نباشد، از اساسی‌ترین پایه‌های فرهنگ و تمدن آن ملت و دین است (عزتی، ۱۳۶۶) به طوری که تأسیس و ماندگاری یک جامعه و یک فرهنگ بدون تأسیس نظام مستقل آموزش و پرورش امکان‌پذیر نیست.

در مطالعه‌ی سیر فرهنگ و تمدن ایران‌زمین می‌بینیم که این امر پدیده‌ای تصادفی نیست و معجزه و جهش در آن دخالت ندارد بلکه به مرور زمان و با یک سیر منطقی و مهم‌تر آن‌که با فکر انسانی یکی پس از دیگری شکل می‌گیرد (طالع، ۱۳۸۳).

شاهنامه در نگرش ایرانیان

نگرش ایرانیان به شاهنامه، کتابی هم‌پایه‌ی مثنوی، حافظ، گلستان، بوستان و... که هر یک در جای خود گنجینه‌ای گران‌بهایند و به وجود آوردگان آن‌ها مفاخری بزرگ برای این سرزمین دیرین بوده‌اند، نبوده و نیست زیرا از دیدگاهی، اثر عظیم حکیم توس تنها به عنوان یک اثر صرفاً ادبی و اخلاقی نیست. شاهنامه، حماسه است و حماسه در آن تنها جنگ و کشتار نیست. در عین این‌که به شرح رشادت‌ها و پهلوانی‌های یک قوم می‌پردازد نوع نگرش آن قوم است به جهان پیرامون، روابط میان آدمیان، تفکر، تمدن و چگونه زیستن یک ملت. در شاهنامه، انسان آرمانی و آرمان‌شهر با تمام ویژگی‌های خاص خویش توصیف می‌شوند، آمال و آرزوهای ملت در سیمای مردان و زنان شکوه‌مند با افتخاراتی وصف‌ناپذیر در عرصه‌ی زندگی جلوه‌گری می‌کنند که هرکدام با توجه به اصل تفاوت‌های فردی و روان‌شناختی خویش و البته با عنایت به خاستگاه اجتماعی خود به گونه‌ای متفاوت و در برابر حوادث و رخداد‌های متعدد واکنش نشان می‌دهند و از این حیث هر کدام در مرتبه‌ای قرار می‌گیرند. در شاهنامه، ما انسان کامل نداریم بلکه سخن از انسان کامل‌تر است زیرا در این نگرش جایی برای مطلق‌اندیشی وجود ندارد و اصلاً تابلوی سفید سفید و یا سیاه سیاه به چشم نمی‌خورد و این می‌رساند که اندیشه‌ی این قوم که البته شاهنامه‌گزینه‌ی آن است بر حقایق بی‌شماری از وجود پیچیده‌ی آدمی، نه شناخت بلکه یقین داشته است، برای همین است که وقتی سخن از انسان در این اثر است هیچ‌کس عاری از خطا و لغزش نیست، همه پای در خاک دارند گر چه دل به آسمان.

انسان کامل‌تر هم وجودی با ساخت فیزیولوژیک غیر از انسان مرکب از پوست و گوشت و استخوان نیست، بلکه در میان همین‌هاست. گودرز، خردمندی است که به تعبیر فردوسی با سخن‌های چرب و دراز هر

شکسته‌ای را پیوند می‌دهد هر گاه تندبادی برمی‌خیزد و آشوب دامن‌گیر ایران است با درایت و خردمندی غائله را پایان می‌دهد، گیو، پهلوانی که آیین‌داری در مملکت به او سپرده شده و همه‌جا فریادرس است، بهرام، پسر گودرز، اوج عشق و دوست داشتن نوع بشر (آمانیسم) را در آن‌جا نشان می‌دهد که به هنگام مرگ زیبایی خود - بعد از آن همه دلآوری - قاتل خویش را با استدلالی والا می‌بخشد.

که گر من کشم یا کشی پیش من / برادر بود کشته یا خویش من

یا سیندخت، زن نمونه‌ای که در اوج پپچیدگی‌های سیاسی با درایتی مثال‌زدنی از جنگ و کشته شدن انسان‌ها پیش‌گیری می‌کند. حتا در میان دشمنان ایران هم چهره‌هایی چون پیران ویسه به چشم می‌خورند که با سنگ خردمندی سنجیده شده‌اند و خود الگویند و یا سیاوش، خداوندگار شرم، که جان بر سر عفت و وفای به عهد می‌گذارد و او استوره‌ی عصمت است که چون ستاره‌ای در تفکر ایرانیان می‌بخشد. رستم، که نگهبان مرز و بوم ایران است و در مرکز درگیری‌ها و تضادهاست، حوادث، کینه‌توزی، دشمنی، جنگ، صلح، نامردمی‌ها و... رستم درکانون همه‌ی این روی‌دادهاست ولی جوهر خویش را حفظ می‌کند نه دل‌بسته‌ی قدرت است و نه هیچ‌جا در جنگی را که در آن مرز دادگری و بیدادگری مشخص نیست، پای می‌گذارد و هیچ‌گاه تن به بند نمی‌سپرد (احمدی دستجردی، ۱۳۸۳).

برتری‌های فکری و رفتاری شاهان و مردمان ایران در برجسته و ارزش‌مند کردن عناصر بنیادین هستی، هم‌چون دانایی و خرد- که امروزه عنوان نخست بسیاری کتاب‌ها و همایش‌های جهانی است - قابل تحسین است که در شعر زیر نمایان است:

بدان گه شود تاج خسرو بلند / که دانا بود نزد او ارج‌مند

به دانش بود شهریار ارج‌مند / نه از گنج و مردان و تخت بلند

شاهنامه، کتابی تربیتی، جامع‌نگر و بی‌طرف است آن‌جا که به صفاتی هم‌چون جنگ‌آوری، دلآوری، ثابت‌قدمی و... برای یک پهلوان اشاره می‌کند، از بیان رفتارهای شتاب‌زده و غرورآمیز پهلوانان نیز دریغ نمی‌ورزد. به عنوان نمونه در معرفی رستم به عنوان تبلور آرزوهای قوم ایرانی، او را با چهره‌ی انسانی آرمانی، یزدان‌شناس، وطن‌خواه، نیرومند، جوان‌مرد، دادگر، بزرگ و احترام‌آمیز، آراسته به انواع هنرهای پهلوانی و... معرفی می‌کند. در ادامه به دین‌گرایی (تربیت دینی) او اشاره می‌کند:

همی جُست بر چاره جستن رهی / سوی آسمان کرد روی آن‌گهی

چنین گفت کای داور دادگر / همه رنج و سختی تو آری به سر

گر ایدونک خشنودی از رنج من / بدان کیتی آکنده کن گنج من

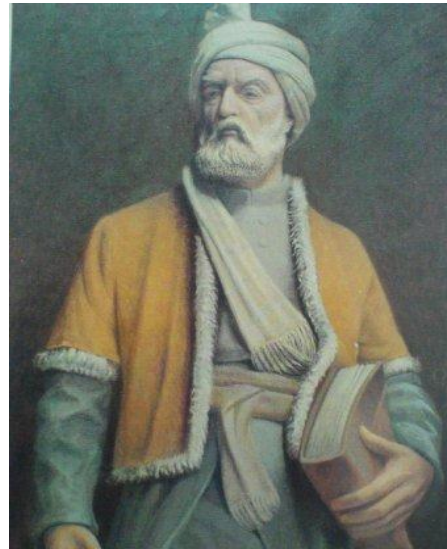
از نظر حکیم توس در افسانه‌های شاهنامه، دیوان افسانه نیستند، افراد انسان‌گونه‌اند اما بیگانه از دین و بیزار از راستی و پاکی، دشمن نیکی‌ها و دوستدار پلیدی‌ها:

تو مر دیو را مردم بد شمر / کسی کو ندارد ز یزدان خبر

هر آن کو نیوید ره مردمی / ز دیوان شمر مشمرش آدمی (البرز، ۱۳۶۹)

در روایت‌های شاهنامه از پادشاهان و سرداران و دیگر مردمان، هر که در باورهای دینی سست‌تر و در خوی مردمی (انسانیت) اندک‌مایه‌تر باشد، آسان‌تر پیرو دیوان می‌گردد و از راه راستی و ایزدی کنار می‌افتد. هم‌چون ضحاک که از نوجوانی پیروی دیوان کرد تا آن‌جا که دیو شد و روزگاری دراز ایرانیان را گرفتار خود کرد. و در مواردی به دیگر جنبه‌های پرورش

انسانی در زمینه‌های هنر و ورزش‌های رزمی، هم‌چون پهلوانی، سپر گرفتن، نیزه افکندن، کمان کشیدن، چوگان، کشتی و... (تربیت بدنی) توجه شده است (دارایه، ۱۳۷۲).



روند تکامل اندیشه‌های ایرانیان در زمینه‌های فلسفی، دینی و علمی قابل توجه است که این‌جا به بیان نمونه‌ای از آن در زمینه‌ی تربیت حرفه‌ای و علمی در داستان کیومرث (به عنوان اولین انسان در دیدگاه ایرانیان باستان) بسنده می‌کنیم:

**... نخستین یکی گوهر آمد به چنگ / به دانش ز آهن جدا کرد سنگ
سَر مایه کرد آهن آبگون / کز آن سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد / کجا زو تبر، اره و تیشه کرد**
(حسینی، ۱۳۷۴)

شاهنامه آوردگاه ستیز جاودانه‌ی نیروهای پیرو نیکی و بدی است که در آن اگر چه گاه و بیگاه شکست‌هایی برای گروه نیکی پیش می‌آید اما در نهایت پیروزی و برتری از آن راستی و داد و نیکی است. در جایی دیگر با بیان این که شاهنامه گنجینه‌ی اندرز و حکمت ناب است، حکمت ناب فردوسی را در یادآوری سپنجی دنیا و زندگانی آدمی و چاره‌ناپذیری مرگ (تربیت دینی)، نکوهش از و افزون‌خواهی و ستایش اعتبار نام بلند و پرهیز از بیداد و جنگ‌بارگی و پرهیز از دانش‌مندپنداری خود و غرور علمی (تربیت اخلاقی)، ارج‌گذاری به خرد و آگاهی و دانش (تربیت عقلانی)، مهوروزی و نرم‌خویی (تربیت عاطفی)، بیان می‌کند (دوستخواه، ۱۳۸۴).

پژوهشی دیگر به گردآوری تمامی آن چه به عنوان پسند و ناپسند در حماسه‌ی ملی مطرح است پرداخته است. در این پژوهش، اخلاق به معنای تام آن فرض شده و رفتارهایی همانند ستایش خدا، پارسایی، خداترسی، لزوم اطاعت از فرمان او و... (تربیت دینی) و یا مفاهیمی هم‌چون اندیشه، خرد، دانش و دانایی و... (تربیت عقلانی) دسته‌بندی شده‌اند. در بخش دیگر پژوهش، به انسان و مناسبات اجتماعی او پرداخته شده و مفاهیمی هم‌چون دوستی و دشمنی، کین و کین‌توزی، سخاوت و میهمان‌نوازی، راستی و ناراستی، دادگری و بیدادگری، کردار نیک و بد و... (تربیت اجتماعی) مورد بررسی قرار گرفته است و در بعد اخلاقی نیز رفتارهایی نظیر پیمان‌شکنی، خوی بد، خودپسندی، دروغ، حسد، عیب‌جویی، فریب، سفلیگی، بدگویی، خشم و غضب و... با استناد به محتوای شعری شاهنامه نکوهش شده است (کلاتر هرمزی، ۱۳۷۴).

در تحقیقی تطبیقی، اصول اخلاقی در شاهنامه و ایللیاد و ادیسه مورد بررسی قرار گرفته است که در آن ویژگی‌ها و ارزش‌های اخلاقی دو قوم ایرانی و یونانی و یا در واقع شرق و غرب مقایسه شده است. در این پژوهش قهرمانان شاهنامه مبین روح شرقی‌اند که برای زنده نگه‌داشتن انسانیت و راستی می‌جنگند، مرگ را برای پاسداری از ارزش‌ها زندگی می‌دانند و قهرمانان ایللیاد و ادیسه مبین روح غربی‌اند و برای دستیابی به زندگی مادی تن به مبارزه می‌دهند و گاه برای فروکش کردن خشم‌شان هزاران تن را به مرگ می‌کشاند. پژوهش‌گر این چگونگی را به ویژگی‌های فرهنگی و تربیتی این دو اقلیم نسبت می‌دهد و حتا در توصیف شاهان به این نتیجه می‌رسد که توصیف شاهان ایران در شاهنامه آن‌گونه است که خود، معلم و هدایت‌گر و بنیان‌گذاران راستی و آیین سودمند برای جامعه‌اند در حالی که این ویژگی در شاهان ایللیاد نه تنها دیده نمی‌شود بلکه آنان سرشار از خودسری و عدم احساس مسؤولیت در برابر مردمان (امامی، ۱۳۷۳).

شاهنامه به بررسی استوره‌های کهن ایرانی، داستان پیروزی‌ها و شکست‌ها، شکوه و قدرت‌ها و زوال آنان، نبرد همیشگی اهریمن و اهورا برای حق و حقیقت پرداخته است. اما حکیم چیره‌دست توس در میان این صحنه‌های رزم، اندیشه‌های ژرف و راستین زندگی را جست‌وجو می‌کند و انسان تمام زمان‌ها را به زندگی در خور و شایسته‌ی شأن انسانیت می‌خواند. از این منظر، شاهنامه کتاب زندگی است و فردوسی در آغاز یا پایان داستان‌ها با زبان خود یا قهرمانان، اصول زندگی را به صورت پند و اندرز بیان می‌کند و راه رسیدن به منش انسانی را با نشان دادن محاسن اخلاقی هم‌چون خردمندی، راستی، درست‌کرداری، نیک‌نامی و... از یک‌سو و برحذر داشتن از رذایل اخلاقی هم‌چون دروغ، ستم‌گری، آز، خشم و... از سوی دیگر به عنوان یک هدف والا جست‌وجو می‌کند. نکته‌ی قابل تأمل این‌که اندیشه‌ی شاعر محدود به پند و اندرز نیست بلکه به ژرفی درباره آفریننده‌ی هستی، مرگ، دنیا و روزگار و انسان می‌اندیشد. در این پژوهش نیز هدف والای «انسان شدن» به طور کلی مدنظر است که نتیجه‌ی تربیت است و به تمام ویژگی‌های انسانی به طور کلی پرداخته شده است (نیکدار اصل، ۱۳۷۸).

در شاهنامه، ایران آرمان‌شهری است که پادشاه آن باید گوهر و نژاد ایرانی داشته باشد، هنر را بگستراند (تربیت هنری)، خرد را سرلوحه‌ی خود بگذارد و خردورزی باریک‌ترین نکته‌ای است که باید در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها در دستور کار هر ایرانی باشد و خوار شدن خرد، فنای ایران است (تربیت عقلانی)، مشروعیت یا فره ایزدی به معنای برخورداری جامعه و حکومت از عنایات خداوندی چیزی است که همواره در سربلندی ایران ایفای نقش می‌کند (تربیت دینی) و دادگری، آرمانی است که در سراسر شاهنامه گسترده است به طوری که هر جا «داد» نیست «ایران» نیست و توصیه به شاهان این است که هر آینه دادگر نباشند، زندگی و حکومت در ایران شایسته و سزاوارشان نیست. ایرانی بودن و نژاد ایرانی داشتن موضوعی است که همواره در شاهنامه تأکید می‌شود و همین موضوع موجب تقویت هویت ملی است (تربیت عاطفی) و... (کاوه پیشقدم، ۱۳۷۲).

حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه افزون بر بیان استوره‌های کهن و حماسه‌های تاریخی و تجلیل از ارزش‌های برین انسانی، چون یکتاپرستی و مردم‌گرایی، میهن‌دوستی و تکریم خصایل و صفات برجسته اخلاق همانند شجاعت و دلیری و راستی و نیک‌کرداری، خردمندی و دانش‌خواهی و جز این‌ها از مقوله‌ی دیگری در جای جای این نامه‌ی بزرگ سخن به میان

آورده است که با گردآوری همه‌ی آن‌ها و قرار دادن در یک مجموعه‌ی منطقی بهم پیوسته و مشخص و ممتاز زیر عنوان نظام و نهادهای آموزشی و پرورشی در شاهنامه، می‌توان به تحلیل جدیدی در این باب دست یافت (تکمیل همایون، ۱۳۷۳).

پژوهش در زمینه‌ی اخلاق و تربیت پهلوانی زنان در شاهنامه این واقعیت را می‌رساند که در ایران باستان و زمانی دور که داستان‌های استوره‌ای شاهنامه به آن باز می‌گردد ارزش‌های پسندیده‌ی اخلاقی و منش‌های عالی انسانی زنان مورد توجه و تکریم بوده است که نمونه‌هایی از این ارزش‌ها عبارتند از پاک‌ی، حجب، شرم، عفاف، پوشیدگی، آهستگی و خرد، فرزاندگی، تدبیر و پختگی، رای‌مندی و چاره‌جویی، زبان‌آوری و سخن‌رانی، شجاعت، حمیت ملی، انعطاف‌ناپذیری در برابر دشمنان، روحیه‌ی وفاداری، پایداری در عشق و جدی شمردن ازدواج و تولید نسل، عشق به خانواده و... (راکی، ۱۳۷۳).

در تفکر بدیع شاعر، شخصیت انسان کامل که خود در سیمای جوان‌مردی جریان گرفته، نیک انعکاس یافته است. زیبایی و مقام عالی آن از روی دو معیار، یکی زیبایی معنوی (اخلاقی)، شجاعت، جان‌سپاری، محافظ وطن بودن و دوم، زیبایی جسمانی، معین شده است. فردوسی در سیمای قهرمانان خود خصلت‌های برگزیده‌ی انسانی را تنها برای نیکی و نیکوکاری، صلح و آسایش و آزادی خلق و وطن می‌بیند. فردوسی غایه‌های عدالت، راستی، خردمندی، وطن‌پروری و صلح‌پروری را که یکی از رکن‌های مستحکم جوان‌مردی است، ترغیب نموده و خصوصیات جنگ، نزاع‌های ملی، کج‌رفتاری، بی‌عدالتی، و... را محکوم می‌کند: که من با جوانی خرد یافتم / ز کردار بد روی برتافتم (خاکراه، ۱۳۷۳).

حکیم ابوالقاسم فردوسی در اثر جاودانه‌ی خود ضمن بیان داستان‌های دل‌انگیز و پرجاذبه، از قهرمانان زیادی سخن به میان می‌آورد که هر یک در فراز و فرود زندگی‌شان چهره‌هایی پاک یا پلید از خود به نمایش درآورده‌اند و فردوسی در نمایاندن شخصیت افراد گوناگون که دست‌مایه‌ی داستان‌های اویند، دستی توانا داشته است به‌گونه‌ای که هر گاه از یکی از پهلوانان پاک و پیراسته از پستی‌ها سخن به میان می‌آورد، به طور ناگهانی و مقطعی او را نمی‌ستاید و به اوج بر نمی‌کشد بلکه پیشینه‌ی گوهر و سپس بنیاد و میلاد و دوران کودکی، نوجوانی و جوانی و میان‌سالی و کهن‌سالی‌اش را به تناسب اهمیت پهلوان در داستان بیان می‌کند و شگفتی‌های زندگی قهرمانان را بازگو می‌نماید (براتی، ۱۳۷۳).

انسان نمونه‌ی شاهنامه

بیش‌تر اندیش‌مندان و بزرگان انسان را به گونه‌ای خواسته ترسیم نموده‌اند و برای این انسان نمونه‌ی خود، خصوصیات برشمرده‌اند و قالب اوقات نیز به داستان و تمثیل روی آورده‌اند. به طور مثال عطار انسان نمونه‌ی خود را از هفت منزل گذرانده تا به سیمرغ رسانده و آگاه بر قاف خویش گردد یا هم‌چون مولوی که کوچه‌های شهر را به دنبال رستم دستان گشته است، اما تفاوت‌های اساسی میان انسان نمونه فردوسی با انسان نمونه دیگران است. اولین تفاوت در رسالت و وظیفه‌ی اجتماعی است. اگر انسان نمونه‌ی عطار و مولوی و... در مجرد به خویشتن خویش می‌رسد، رستم، انسان نمونه‌ی فردوسی رسالت اجتماعی به عهده دارد و این رسالت در همان ابتدای هفت خوان به چشم می‌خورد. او روشن‌فکر عصر خویش است و برای همین نیز رسالت اجتماعی مهمی چون نجات ایرانیان را بر عهده دارد. نکته‌ی دیگر

در انسان نمونه‌ی فردوسی که در دیگران کم‌تر به چشم می‌خورد این است که انسان او انسانی خاکی است با تمام خصایل انسانی قابل دسترس و الگوبرداری؛ فریب می‌خورد، می‌کشد و کشته می‌شود... پای در خاک و دل در آسمان دارد، مست می‌شود، قهر می‌کند، داد می‌زند، عشق می‌ورزد، اشتباه می‌کند و... قدیس‌واره‌ای نیست که از سرشت دیگری باشد و معصوم هم نیست. انسان برتر فردوسی، انتخاب می‌کند؛ بازپچی خدایانی نیست که نخ سرنوشت او در کوه المپ گره می‌خورد بلکه رشته در دست اوست و از همین جاست عظمت رستم به عنوان انسان برتر فردوسی.

به طور خلاصه خصوصیات انسان آرمانی از دیدگاه حکیم توس عبارتند از:

جنگاوری -

به روز نبرد آن یل ارجمند / به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و درید و شکست و ببست / یلان را سر و سینه و پا و دست

خردگرایی - اگر چه به اشتباه جنگاوری رستم بیشتر در اذهان است اما به جرأت می‌توان گفت خردمندی او کم‌تر نیست. گاهی سخن گفتن او و اندیشه‌هایش همانند بزرگترین متفکران است.

رستم خطاب به فرامرز فرزند خود که در خون‌خواهی سیاوش بی‌مهابا می‌جنگد در چکاچک شمشیرها چنین سخن می‌گوید:

فرامرز را دید هم‌چون نهنگ / سرو دستش از خون شده لاله‌رنگ

یکی داستان زد بر او پیلتن / که هر کس که سر برکشد ز انجمن

هنر باید و گوهر نامدار / خرد یار و فرهنگش آموزگار

چو این چار گوهر به جای آورد / به مردی جهان زیر پای آورد

زبان‌آوری و سخن‌گویی - حاضر جوابی و سخن‌وری رستم در رجزخوانی‌ها زبان‌زد است. در جنگ با اشکبوس هنگامی که حریف نام او را جویا می‌شود:

بدو گفت خندان که نام تو چیست / سر بی‌تزازت راکه خواهد گریست

رستم پاسخ می‌دهد:

مرا مادرم نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پُتک ترگ تو کرد

هم‌نوع‌دوستی و عشق به مردم

رستم همواره به بهروزی نوع بشر می‌اندیشد و در جنگ پیش‌دستی نمی‌کند، به قتل و غارت دست نمی‌زند و دیگران را هم برحذر می‌دارد. در جنگ با اسفندیار:

به تنها تن خویش جویم نبرد / ز لشکر نخواهم کسی رنجه کرد

کسی باشد از بخت پیروز و شاد / که باشد همیشه دلش پر ز داد

آزادگی و بی‌نیازی

رستم هیچ‌چیز را با آزادگی عوض نمی‌کند. در برابر شاه کاووس در داستان سهراب:

من آن رستم زال نام‌آورم / که از چون تو شه، خم نگیرد سرم

و یا آن‌گاه که با صدای بلند آزادگی خود را به گوش شاه می‌رساند:

زمین بنده و رخس گاه من است / نگین گرز و مغفر کلاه من است

سر نیزه و تیغ یار من‌اند / دو بازو و دل، شهریار من‌اند

چو آزادم او را نه من بنده‌ام / یکی بنده‌ی آفریننده‌ام

اعتقاد به مرگ و نترسیدن از آن

رستم، مرگ را پذیرفته و منطقی می‌داند. آخرین جملات او پیش از مرگ:

بدو گفت رستم که یزدان سپاس / که بودم همه‌ساله یزدان شناس

بگفت این و جانش برآمد ز تن / بدو زار و گریان شدند انجمن

پای‌بندی به عهد و پیمان - مهم‌ترین خصیصه‌ی پهلوانان پای‌بندی به عهد و پیمان است. وقتی سیوش صلح تورانیان را می‌پذیرد رستم خطاب به شاه می‌گوید:

کسی کاشتی جویدو سور و بزم / نه نیکو بود پیش رفتن به رزم

و دیگر که پیمان شکستن ز شاه / نباشد پسندیده و نیک‌خواه

(احمدی دستجردی، ۱۳۸۳)

جمع‌بندی

از مجموع مباحث طرح‌شده، آن‌چه به طور خلاصه و فهرست‌وار می‌توان گفت این که: انسان قابلیت تربیت دارد؛ وجود انسان دارای ابعاد و پیچیدگی‌های گوناگونی است؛ سعادت و کمال آدمی هنگامی ممکن است که به همه‌ی ابعاد وجودی انسان پرداخته شود؛ هر یک از ابعاد وجودی انسان برای تعالی نیازمند توجه و تربیت‌اند؛ تربیت، تابع فرهنگ و تمدن هر ملت است؛ دین و اخلاق، بخش عمده‌ای از شاکله‌ی فرهنگ و تمدن هر ملت را تشکیل می‌دهد؛ ابعاد تربیتی انسان به صورت جزیره‌هایی جدا از هم نیستند بلکه ارتباط ماهوی با یکدیگر دارند؛ غنای فرهنگ و تمدن ایرانی موجب شده است که همه‌ی ابعاد وجودی انسان در تربیت او مورد توجه قرار گیرند؛ فرهنگ غنی ایرانی پیوستگی ویژه‌ای با اخلاق دارد و اساساً دین‌بالنده در سراسر آن موج می‌زند؛ تلفیق فرهنگ ایرانی کهن با دین و روی‌کردهای گردآورنده‌ی شاهنامه سبب شده است که گویی در سراسر شاهنامه هر سخن و عملی برای هدایت مخاطب و سوق دادن او به سوی خداگونه شدن است؛ و...

منابع:

فردوسی، ابوالقاسم. «شاهنامه»، بر اساس چاپ مسکو، تهران، انتشارات پیمان، ۱۳۸۲

البرز، پرویز. «شکوه شاهنامه»، تهران، انتشارات دانش‌گاه الزهراء، ۱۳۶۹

امامی، حسن. «اصول اخلاقی در شاهنامه و ایلید و ادیسه»، پایان‌نامه‌ی

کارشناسی ارشد دانش‌کده‌ی علوم انسانی دانش‌گاه شیراز، ۱۳۷۳

احمدی دستجردی، مظفر. «رستم ابرمرد شاهنامه»، تهران، انتشارات بلخ، ۱۳۸۳

بهار، مهرداد. «پژوهشی در اساطیر ایران»، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲

براتی، محمود. «تعلیم و تربیت جوانان در شاهنامه»، مجموعه‌مقالات سمپوزیوم بین‌المللی هزارمین سال سرایش شاهنامه‌ی فردوسی، ص ۲۷، (۱۹۹۴،

تاجیکستان)، تهران، انتشارات مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳

تکمیل‌همایون، ناصر. «نظام و نهادهای آموزش و پرورش در شاهنامه»،

مجموعه‌مقالات سمپوزیوم بین‌المللی هزارمین سال سرایش شاهنامه‌ی

فردوسی، ص ۳۴

حسینی، سید ساعد. «شاهنامه، شاهکار اندیشه»، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۴

خاکراه، رضا. «آیین جوان‌مردی در داستان سیوش»، مجموعه‌مقالات

سمپوزیوم بین‌المللی هزارمین سال سرایش شاهنامه‌ی فردوسی، ص ۴۱

دارایی، بهین‌دخت. «پیام‌های پرورشی در شاهنامه‌ی فردوسی»، زنجان،

انتشارات دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، ۱۳۷۲

دوستخواه، سیدجلیل. «شناخت‌نامه‌ی فردوسی و شاهنامه»، تهران، دفتر

پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۴

راکعی، فاطمه. «اخلاق و تربیت پهلوانی زنان در شاهنامه»، مجموعه‌مقالات

سمپوزیوم بین‌المللی هزارمین سال سرایش شاهنامه‌ی فردوسی، ص ۱۲۱

طالع، هوشنگ. «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن»، تهران، انتشارات سمرقند،

۱۳۸۳

عزتی، ابوالفضل. «آموزش و پرورش اسلامی»، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶

کاوه پیش‌قدم، محمدکاظم. «اندیشه‌های سیاسی در شاهنامه فردوسی»،

پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانش‌کده‌ی علوم انسانی، دانش‌گاه امام صادق

تهران، ۱۳۷۲

کلاتر هرمزی، محمدرضا. «مبانی اخلاقی در شاهنامه»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی

ارشد دانش‌کده‌ی علوم انسانی دانش‌گاه شهید چمران اهواز، ۱۳۷۴

محمودی بختیاری، علیقلی. «زمینه‌ی فرهنگ و تمدن ایران (نگاهی به عصر

اساطیر)»، تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۸

نیکدار اصل، محمدحسین. «موعظه و حکمت در شاهنامه فردوسی»،

پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانش‌کده‌ی علوم انسانی دانش‌گاه شیراز، ۱۳۷۸

نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. «نگاهی به فلسفه‌ی آموزش و پرورش»، تهران،

انتشارات طهوری، ۱۳۸۳



یونسکو در نشست ۱۸۱ شورای اجرایی سال ۲۰۱۰ ترسایی (۱۱دی ماه ۱۳۸۸ تا ۱۰ دی ماه ۱۳۸۹) را پایان هزارمین سال سرایش شاهنامه گذارد و در این چند ماهی که از این رویداد فرخنده گذشته سردمداران کشور، سازمان صدا و سیما و نهادهای فرهنگی چه برنامه‌هایی برای بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه‌ی بی هم‌آوردش داشته، چه همایش‌هایی برپا کرده و چه برنامه و همایشی برای چند ماه مانده تا دهم دی‌ماه دارند.

آیین‌نامه‌ها و قوانین درباره‌ی زبان و خط فارسی

از آنجایی که زبان فارسی از پایه‌های بنیادین هویت ملی و زبان دوم جهان اسلام و معارف و فرهنگ اسلامی است، دستگاه‌های قانونگذاری، اجرایی و قضایی کشور و سازمان‌ها، شرکت‌ها و موسسات دولتی و همه شرکت‌هایی که مشمول قوانین و مقررات عمومی بر آنها مستلزم ذکر نام است و تمامی شرکت‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مذکور در بند تبصره ۲۲ قانون برنامه ۵ دوم توسعه موظفند از به کار بردن کلمات و واژه‌های بیگانه و گزارش‌ها و مکاتبات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌های رسمی خودداری کنند و همچنین بکارگیری این واژه‌ها بر روی کلیه تولیدات داخلی اعم از بخش‌های دولتی و غیردولتی که در داخل کشور عرضه می‌شود ممنوع است.

قانون ممنوعیت به کارگیری اسامی، عناوین و اصلاحات بیگانه در تاریخ ۷۵/۹/۱۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است و برپایه مصوبه ۷۸/۲/۱۹ هیئت وزیران آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارجاع شده است و از سال ۱۳۸۰ برپایه بخشنامه‌های ارسالی وزارتخانه به ادارات کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان‌های کشور، این آیین‌نامه حالت اجرایی به خود گرفته است و همچنین مصوبه دستورالعمل اجرایی ۱۲ ماده‌ای نشست بیست و هشتم تاریخ ۱۳۸۲/۴/۱ کمیته مرکزی سازمانهای تبلیغاتی کشور درباره‌ی خودداری از بکارگیری نامها، عناوین و اصطلاحات بیگانه و آیین‌نامه اجرایی آن در مورد چگونگی استفاده از حروف و تصاویر در تابلوهای سردر مغازه‌ها، فروشگاه‌ها، اماکن و...

محسن قاسمی شاد

پاسارگاد، به آرامگاهی که از یک اتاقک و شش پله درست شده است، آوردند. بنابر گفته آریان (۱۸۰-۹۶ میلادی) پیکر کوروش را در تابوتی از سنگ آهک قرار دادند. بر روی آرامگاه او این جمله به چشم می خورد: ای انسان، بدان که هر که هستی و از هر کجا که بیایی، من کوروشم، کسی هستم که شاهنشاهی را برای ایرانیان و این دولت بی کران را بنیان نهادم. پس هیچوقت به این آرامگاه و این خاکی که مرا پوشانده است رشک نبر.

ذوالقرنین و نگاره نگهبان چهار بال

مسئله ذوالقرنین را که در قرآن آمده است می توان با تورات و نگاره کوروش و شواهد تاریخی تفسیر کرد. برای «ذوالقرنین» معانی گوناگونی ذکر شده است.



برخی ذوالقرنین را به معنای دو قرن گرفته اند. به این معنی که مردم را در حدود دو قرن یا دو نسل دعوت به حق نمود. برخی نیز گفته اند: ذوالقرنین، یعنی کسی که بر شرق و غرب دنیای شناخته شده آن روز حکومت داشته است.

و نگرش دیگری هم در این باره وجود دارد. در نزدیکی آرامگاه کوروش نگاره ای سنگی قرار دارد که بر بالای آن کتیبه ای قرار داشت که نام کوروش بر آن نوشته شده بود (طبق گفته ها و نقاشی سر ویلیام اوزلی که در سال ۱۸۱۱ ثبت کرد، و دوباره به وسیله تکسیه و کست در حدود سال ۱۸۴۰ به دقت نقاشی شد، و همچنین عکس عکاس پیشگام اشتولتز در سال ۱۸۷۴).

نقش برجسته نشان دهنده ی مردی است با ریش انبوه و چهار بال، که رو به سمت چپ یعنی به سوی مرکز بنا دارد. در دو طرف، دو بال مثل بالهای عقاب و در روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ وجود دارد. دست راست او کشیده است، لباس پیکر از نمونه همان لباسهایی است که از پادشاهان بابل و ایران در تندیس های آن ها

کوروش بزرگ یکی از چهره های برجسته تاریخ شناخته شده است. کامیابی او در شکل دادن شاهنشاهی هخامنشی، نتیجه و آمیزه ای از هوشیاری و مهارتهای او در سیاست مداری و نظامی گری، و همچنین خلق و خوی او و داشتن دانایی و درایت کامل او در کشورداری بود. ایرانیان او را پدر و یونانیان او را قانونگذار می نامیدند و یهودیان به او مانند یک مسیح نجات دهنده احترام می گذاشتند. گزنفون درباره ی او نوشته: "هنوز هم زیبایی خارق العاده نیکوکاری و بخشش بی کران، دانش دوستی بی حد، و آمال بلند کوروش، موضوع داستانها و ترانه های مردمان است و هر کسی آرزو دارد که در شاهنشاهی او زندگی می کرد."

مادر کوروش بزرگ ماندانا دختر آژی دهاک پادشاه ماد و پدرش، کمبوجیه اصیل زاده ای پارسی بود. پس از بزرگ شدن بر آژی دهاک که بر مردمان ستم می کرد و دستور قتل کوروش را داده بود پیروز شد و بدون خونریزی سرزمین ماد را تسخیر کرد (۵۵۰ پ.م). البته کوروش می توانست در این موقع از دشمنان خود که می خواستند او را به دهان مرگ بیندازند انتقام بگیرد، ولی او عفو را برگزید و از سر تقصیر همه گذشت و حتی کوچکترین اهانتی به نیای سنگدل خود روا نداشت. کوروش پس از آن با پادشاه لیدی کرزوس روبرو گردید. به قول تاریخ نویسان یونان نخست کرزوس دست به دشمنی زد و کوروش مجبور به دفاع و سرانجام پیروز میدان شد (۵۴۶ پ.م). کوروش با کمال بزرگواری با شکست خوردگان رفتار کرد به طوری که مردم احساس نمی کردند که آتش جنگی به خانه آنها کشیده است. مردم متمدن آن روزگار پس از این جنگ نه تنها کوروش را فاتحی بزرگ و نیرومند، بلکه یک معلم اخلاق نیز به شمار می آوردند.

نبونید پادشاه بابل بر یهودیان و بابلیان ستم روا داشته بود از این رو کوروش بابل را به خواهش یهودیان و بزرگان بابل به تصرف خود درآورد (۵۳۹ پ.م). کوروش بزرگ، پس از ورود به شهر پر شکوه باستانی بابل برای آزادی مردمان مختلف از اسارت بابلیها فرمانی بر سطح استوانه ای از گل رس در ۴۵ سطر صادر کرد که به موجب آن بالغ بر چهل هزار نفر از قید اسارت آزاد شدند. متن بابلی فرمان مزبور به سال ۱۸۷۹ میلادی در حفاری بابل کشف شد.

کوروش بزرگ یهودیان را از اسارت بیرون آورد و به دستور او ساخت معبد مقدس آنان آغاز شد که یهودیان این کار را معجزه ای از جانب خدا می دانند. به این ترتیب کوروش بنیاد شاهنشاهی عظیمی را گذاشت که از دریای مدیترانه در غرب تا سند در شرق، و از دریای سیاه در شمال تا به صحرای عربستان در جنوب بود.

کوروش بزرگ در سال ۵۳۰ پ.م در جنگی که در شمال شرقی شاهنشاهی اش داشت جان به جان آفرین تسلیم کرد. پیکر او را به

دیده‌ایم. بر مبنای نوشته‌های هرودت که «ایرانیان خدایان خود را تصویر نمی‌کردند» قبول اینکه نقش بالدار به یکی از خدایان بومی تعلق داشته دشوار است. این مرد تاجی دارد که به یک کلاه شیاردار کاملاً چسبیده به سر، وصل است. این تاج چشمگیر بر روی شاخهایی بلند و تابدار یک قوچ حبشی و میان دو مار کبرای پشت به هم که هر یک گوی کوچکی را به نماد خورشید برسر دارند، قرار گرفته است. بخش اصلی این تاج شامل سه دسته گل نی است که هر یک از آنها گوی خورشید را بر فراز داشته و با پر شترمرغ احاطه شده‌اند. سه حلقه خورشیدی با دایره‌های هم‌مرکز در انتهای دسته گل نی قرار دارد. با وجود وضع نامناسب بیشتر بخشهای جلو صورت هنوز می‌توان قسمتهایی از خط مستقیم کلاه را بر روی پیشانی، گوشه‌های چشم بادامی شکل، بخش عمده‌ای از خط خارجی بینی نوک تیز، بقایای نامشخص لبها و قسمت عمده ریش فردار و انبوه را تشخیص داد. گوش عملاً با یک پوشش کم و بیش مدور، با یک آویز تزئینی در انتها، پنهان شده است.

اندام این نقش به ردایی یکسر و حاشیه دار ملبس است که از روی بازوی راست می‌گذرد. سجاغهای عمودی و افقی حاشیه‌ها به لبه‌های باریکی با نقش گل ختم می‌شود که هر گل دارای هشت گلبرگ و هشت کاسبرگ کوچک است. بدن نقش به صورت نیم تنه کامل نشان داده شده و کتف راست و بخش بالایی بازوی راست به طور کامل در نقش طراحی شده است. در رابطه با پشت بدن، بالهای عقبی مشخص‌تر از بالهای جلویی بوده و خود نقش رو به جلو، با تمایل به راست، در وسط چهارچوب ایستاده است. دست راست در امتداد قفسه سینه بالا آمده و انگشتها کاملاً باز است. دست چپ وضع مناسبی ندارد و فقط می‌توان حدس زد که انگشتان آن ادامه یافته بوده تا احتمالاً فضایی بین دو بال جلویی را پر کند. پاهای عریان بوده و طراحی خوبی دارند. استاد علی سامی احتمال می‌دهد این پیکر مظهر فروهر میباید، زیرا نوعی روحانیت و الوهیت در نقش می‌بیند و آن را همتای روحانی کوروش می‌داند. استاد علیرضا شاپور شهبازی با جنبه تخیلی کمتر نقش را به نوعی نمایش آرمانی از کوروش کبیر نسبت می‌دهد.



ابوالکلام آزاد، دانشمند نامی هندی و وزیر فرهنگ دولت نهر و هم این نگاره را ذوالقرنین خوانده و بر پایه آن، کوروش را همان ذوالقرنین یاد شده در قرآن دانسته است. در تورات در «سفر دانیال» (۸-۱) از بیچارگی و رهایی و پیشگویی در نجات یافتن یهودیان به وسیله قوچ (تشبیه به کلاه کوروش)، به ذوالقرنین اشاره شده است. این موضوع در «سفر یشعاه و سفر یرمیا» هم آمده است. او در رویای دانیال پیغمبر به صورت قوچی که دارای دو شاخ است، درمی‌آید. شخصیت کوروش در عقاید یهود دارای مکان و منزلت مهمی است. قرن (هم در عربی و هم در عبری) معنای شاخ و هم گیسو را می‌دهد که در واقع کوروش کلاهی بر سرش بوده مانند سرو، همانطور که در نگاره می‌بینیم. نگاره مزبور درباره لقب کوروش کمک شایانی به ما می‌کند که همانا ذوالقرنین است. دو بال نگاره هم گویای همان تصویری است که در سفر یشعاه (عقاب شرق) بیان شده بود. با توجه به اینکه نام کوروش در کتیبه مفقود شده بالای آن ذکر گردیده‌گرایش بیشتر وجود داشته که همان «ذوالقرنین» یعنی دارنده دو شاخ موجود در قرآن است. در کتاب عزرا (۳-۱ و ۱) گفته شده که تمام اسیرانی که بوسیله نبوکد نصر گرفتار شده بودند به سرزمین خود اورشلیم بازگشته و معبد خود را از نو بنا کردند و در جای دیگر کوروش را به عقاب شرق تشبیه کرده است: «من عقاب شرق را فراخواندم. من این مرد را که از سرزمین دور می‌آید و خشنودی مرا فراهم می‌کند فراخوانده‌ام» (۴۶:۱۱). خلاصه از نص اسفار یهود چنین بر می‌آید که تصویر کوروش، همان ذوالقرنین است.

تفسیر آیه های قرآن درباره ذوالقرنین

ذوالقرنین در آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف آمده است. از این آیات چنین بر می‌آید که:

۱- این لقب را گروهی می‌شناسند و از پیامبر پرسش می‌کنند. همانطور که می‌دانیم یهودیان در مدینه بودند و در تورات از کوروش نوشته شده است و احتمالاً یهودیان از پیامبر اکرم (ص) درباره عقاب شرق یا کوروش سوال کرده بودند.

۲- خداوند کشوری را به کف با کفایت او سپرده و وسایل فرمانروایی را برای او فراهم ساخته است.

۳- کارهای عمده او عبارت است از سه جنگ بزرگ، نخست در غرب تا آنجا که به حد مغرب رسیده است و آنجا را که خورشید غروب می‌کند به چشم دیده است (کوروش در ابتدا سرزمینهای ماد و لیدی و بابل را تصرف کرد)، دوم در جنگ مشرق تا آنجا رسیده است که دیگر جز صحرایی خشک و بدون آبادی ندیده است و ساکنین آن نیز بدوی بوده‌اند (با لشکر کشی کوروش به مکران و سیستان و حدود و حوالی بلخ و باکتربا انطباق دارد و ظن قوی این است که کوروش در این سفر، بلاد سند را هم فتح کرده است و ایرانیان سند را هند می‌نامیده‌اند و از این جهت در کتیبه داریوش، نام هند نیز در میان نامهای ممالک بیست و هشت گانه مفتوحه ذکر شده است). کار سوم که شاهکار اوست ساختن سد بر تنگه و دره‌ای سخت گذر بوده که

از ورای آن تنگه، عده ای مرتبا به ساکنین این منطقه هجوم می‌آورده‌اند و آنان را غارت می‌کرده‌اند. ساکنین این منطقه قوم مزبور را یاجوج و ماجوج نامیده بودند که قومی وحشی و بدون تربیت و فرهنگ بوده‌اند.

از آیات قرآنی چنین بر می‌آید که یاجوج و ماجوج دو قبیله وحشی و خونخوار جنگجو و غارتگر بوده‌اند و در دوردست‌ترین نقاط شمال آسیا زندگی می‌کردند. بر پایه دگرگونی واژگان و دگرگیزی زبان می‌توان گمان برد که یاجوج و ماجوج همان مغولیان بوده‌اند، چون این دو کلمه به زبان چینی منگوک و یا منچوک است، و معلوم می‌شود که دو کلمه مذکور به زبان عبرانی نقل شده و یاجوج و ماجوج خوانده شده است، و در ترجمه‌هایی که به زبان یونانی برای این دو کلمه کرده‌اند گوک و ماگوک می‌شود، و شباهت تامی که میان ماگوک و منگوک هست حکم می‌کند بر اینکه کلمه مزبور همان منگوک چینی است همچنان که منگول و مغول نیز از آن مشتق و نظائر این تطورات در الفاظ آنقدر هست که نمی‌توان شمرد. پس یاجوج و ماجوج مغول هستند و مغول امتی است که در شمال شرقی آسیا زندگی می‌کنند، و در اعصار قدیم امت بزرگی بودند که مدتی به طرف چین حمله‌ور می‌شدند و مدتی از طریق داریال قفقاز به سرزمین ارمنستان و شمال ایران و دیگر نواحی یورش می‌بردند، ولی پس از آنکه سد ساخته شد به سمت شمال اروپا حمله می‌بردند. اروپائیان آنها را سیت می‌گفتند.

می‌دانیم که کوروش نخستین کسی است که سد ساخته است و از آهن به نحو انبوه استفاده کرده است و این سد در تنگه داریال در گرجستان امروزی قرار دارد. در آثار باستانی ارمنه این دیوار «بهاگ کورایی» به معنی «تنگه کوروش» نامیده می‌شود.

سد یاد شده نه تنها از سنگ و آجر بوده بلکه از آهن و فولاد نیز در آن به کار رفته است و چنان عظیم و سدید بود که از هجوم غارت کنندگان جلوگیری کامل می‌نمود.

در قرآن آمده است که ذوالقرنین سپس چنین دستور داد: قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید. هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد تا کاملا میان دو کوه را پوشاند. صدف در اینجا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می‌شود که میان دو کناره کوه، شکافی بوده که یاجوج و ماجوج از آن وارد می‌شدند، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند. از این رو به آنها گفت مواد آتشنا(هیزم و مانند آن) بیاورید و آنرا در دو طرف این سد قرار دهید، و با وسائلی که در اختیار دارید در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را، سرخ و گداخته کرد. در حقیقت او می‌خواست از این راه قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدی یکپارچه‌ای بسازد، و با این طرح عجیب، همان کاری را که امروز بوسیله جوشکاری انجام می‌دهند انجام داد، یعنی به قدری حرارت به آنها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند. سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد گفت: مس ذوب شده برای من

بیاورید تا بروی این سد بریزم و به این ترتیب مجموعه آن سد آهنین را با لایه‌ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد. ۴_ پادشاهی عادل و رعیت نواز بوده و از خونریزی جلوگیری کرده و قوم مغلوب را آزار و کشتار نمی‌نموده است. وقتی که به قوم مغرب استیلا پیدا کرد مغلوبان گمان کردند که مثل سایر فاتحان مورد شکنجه و بیداد قرار خواهند گرفت. اما پادشاه چنین نکرد و گفت که نیکوکاران و رجال قوم از آسیب محفوظ خواهند بود و او کوشش خواهد کرد.

که به داد و دهش قلوب آنان را تسخیر کند. می‌دانیم که کوروش پس از استیلا بر ماد و لیدی و بابل و دیگر جاها نه تنها به مردمان مختلف کاری نداشت بلکه حتا به دین و آیین آنها هم احترام می‌گذاشت و با اینکه یکتاپرست و زرتشتی بود خدایان دیگر جاها از جمله مردوک خدای بابل را گرامی میداشت.

۵_ ذوالقرنین به مال و اندوخته ی دنیایی نیاز نداشت و حریص نبود و حتی زمانی که ستم دیدگان خواستند برای ساخت سد پولی فراهم و جمع کنند، از گرفتن آن ابا کرد و گفت خداوند مرا از مال و اندوخته شما بی‌نیاز ساخته است، فقط به نیروی بازوی خویش مرا همراهی کنید تا سدی آهنین در برابر دشمن بنا کنیم. کوروش در همه جا از خود سخاوت نشان داد. به طور مثال از خزانه ی ایران هزینه ی دستور ساختن معبد اورشلیم برای یهودیان را داد و معبدهایی که نبوکدنصر خراب کرده بود دوباره آباد ساخت.

دلیل دیگری که می‌شود به آن استناد کرد عقیده ی قوم یهود است. کتابهای دینی یهود تصریح می‌کند که کوروش فرستاده خداوند و مسیح اوست که برای دادگستری و فراهم آوردن خشنودی خود، او را برگزیده است. همه می‌دانیم که یهودیان در تاریخ خود به ندرت از فردی غیر یهود تعریف کرده‌اند پس اگر کوروش یکتاپرست و دادگستر نبود هیچوقت از ایشان تعریف نمی‌کردند.

برخی با غرض یا به اشتباه اسکندر گجستک (ملعون) را ذوالقرنین می‌دانند لیکن این معنی با لسان قرآن سازش ندارد. چون نخست قرآن می‌گوید ذوالقرنین مؤمن به خدا و روز قیامت بوده است و دین او دین توحید بوده است؛ ولی ما می‌دانیم که اسکندر مشرک بوده همچنان که قربانی کردنش برای سیاره مشتری خود شاهد آن است. و یونانیان و مقدونیان ایزدان بسیاری داشتند که در تاریخ ثبت است. و دوم قرآن ذوالقرنین را مرد صالح از عباد خدا و صاحب عدل و داد می‌شمارد که تاریخ برای اسکندر خلاف آن را بیان میکند. اسکندر سفاک و عیاش بوده است (چنانچه در ماجرای آتش زدن تخت جمشید معروف است). (و سوم اینکه در هیچیک از تواریخ نیامده است که اسکندر مقدونی سد یاجوج و ماجوج را بنا کرده باشد. چهارم مسیر لشکرکشی اسکندر از غرب به شرق بوده است و حال آنکه به تصریح قرآن شروع لشکر کشی ذوالقرنین به سمت غرب بوده است. ضمنا یادی از اسکندر مقدونی در عهد عتیق نیست. گروهی از پژوهشگران دلیل این را که مفسران نخستین اسکندر را ذوالقرنین

کوروش بزرگ - سروده‌ی بانو هما ارزنگی

«من بندهای برده داری را بریدم»

در یک غروب کهنه و بی رونق و تار
در حسرت یک پنجره تاروشنایی
در جست و جوی روزنی سوی رهایی
در آرزوی فرصت دیدار «انسان»
زین می‌کنم من توسن اندیشه‌ام را هر سو شتابان...
در زیر چتر آسمان هر جا که پویم
جز درد و اندوه و ستم چیزی به جا نیست.
در چار سوی این رباط کهنه گویی
مردی و رادی و وفا فرمانروانیست.
دژخیم ایام با داس خون آلوده‌ی درنده خویی
در کار بیداد و جنون ترکنازیست
پندار آدم،
پندار ظلم و پیشه‌اش ویرانه سازیست.

تن خسته از اندیشه‌های زندگی سوز
در آرزوی دیدن روزی دل افروز
در حسرت دیدار انسان
آنسان که باید، آنسان که شاید؛
یکبار دیگر کافور غم از جسم و جانم می‌تکانم
دل را ز چنگ ناامیدی می‌رهانم
پژواک فریادم هوا را می‌شکافد:
" آخر کجایی روشنایی؟"

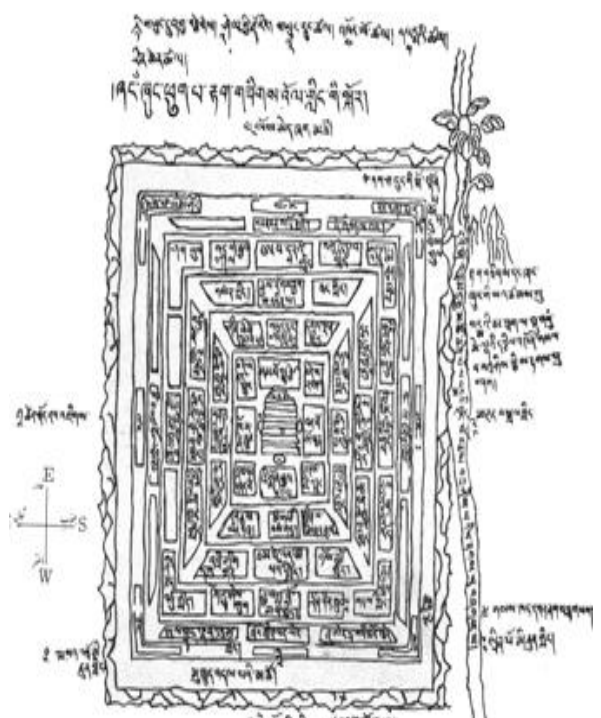
ناگه به یکبار؛
از لابلای ابرهای سرد و غمبار،
گل میکند خورشید زر تار
با رنگهای روشن و شاد
در چهره‌ی پاک ابر مردی امرداد
مردی که از ژرفای تاریکی درخشید
جوشید و کوشید
مردی که بنیان ستم زیر و زبر کرد؛
چون جویباری نرم و آرام،
بانگ نوای مهر خیزش
در گوشه‌هایم می‌نشیند:

"کوروش منم شاه جهان - شاه پیمبر
کوروش منم کشوررهان دادگستر
آزاده‌ای پویای راه روشنایی
دلبنده‌ی آیین مهر و پارسایی
در گرم گرم ظلم و تاراج،
در روزگار برده داری،

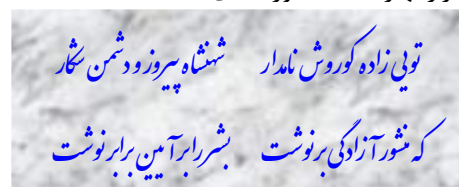
نامیده اند ناشی از ناآگاهی آنان از تاریخ باستان ایران و وجود شخصیتی اشکانی به نام اسکندر در برابر الکساندر مقدونی می دانند که خوش رفتاری های فرد اخیر به حساب جهانگیر مقدونی نهاده شده است. این موضوع می تواند مورد پژوهشی دقیق قرار گیرد. در پایان، سخنی که می توان بیان کرد دوتا از فروع دین ما یعنی تولی و تبری است که یعنی دوست داشتن دوستان خدا و دشمن داشتن دشمنان خدا. چون کوروش بزرگ دوست خدا و فردی بود که احکام الهی را در زمین جاری می کرد باید مورد احترام همگی ما باشد و مقامش را گرامی داریم. کوروش بزرگ نماد ملیت و هویتمان و هم نماد فردی نیک اندیش از نظر کتابهای آسمانی مانند تورات و قرآن است و هم نماد انسانی یکتاپرست و دادگستر در سراسر گیتی. مهرش افزون باد و ایرانش همیشه جاوید.

منابع:

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، تفسیر سوره کهف، آیه های ۸۳ تا ۹۷، جلد ۱۳
تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، رویه (صفحه) های ۳۳۸ و ۵۳۲ و ۵۵۱ و ۵۵۲، جلد ۱۲
کوروش بزرگ (ذوالقرنین)، ابوالکلام آزاد، ترجمه ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی



نقشه‌ی جهان به مرکزیت پاسارگاد در یک متن کهن تبتی - برگرفته از کتاب «ایران باستان و تبت» کوزینتسوف / چاپ مسکو به نقل از نامه انجمن افراز بهار ۱۳۸۶ خورشیدی



آنگه که دد خویان خونریز، با سرفرازی
فرزند آدم را به آتش می کشیدند،
مست جنون و شهوت و خون
گوش و زبانش می بریدند،
هر جا که رفتیم، هر جا که بودم،
از چهر گیتی ننگ دژ خوبی زدودم
من مهر را در سینه‌ی هستی نشاندم
مهر گیای من در این دنیای تاریک
از ژرفنای دشمنی‌ها سر بر آورد
از آن هزا ران بوته‌ی زرینه روید
هر بوته گل کرد
در روزگارانی که هر کشورگشایی
شهر و دیار مردمان ویرانه میکرد،

روزی که بوتیمار اندوه
در هر سرایی لانه می کرد،
هر جا رسیدم،
ویرانه‌ها را سر به سر آباد کردم
در سایه‌ی تدبیر و رایم
گسترده شد گیتی همه در زیر پایم
آشور و ماد و بابل و لیدی سرایم
من رامش و مهر و خرد بنیاد کردم
در باور من،
انسان نماد راستینی از خدا بود
بر هستی و بر جان خود فرمانروا بود
آزادگی گنجینه‌ای بس پر بها بود
پس بندهای برده داری را بریدم
وان بندگان از بند غم آزاد کردم
آنگه به آرام،

هر کس به فرمان خدای خویش خرسند
هر کس بر آیین و مرام خویش پایند
من مردمان سوته دل را شاد کردم
آوای کورش،
آن دلنشین چلووش جانبخش رهایی،
پیک سرور و روشنایی،
بر بالهای باد شبگرد تا بیکرانها می شتابد
شب سایه‌های مبهمی پاشیده بر دشت

بر جلگه‌ی پارس
روی کهن آرامگاهی ساکت و سرد
سر مینهم بر سنگهای گور خاموش
از بغض سنگینی دل و جانم لبالب
زان سوی تاریکی به ناگاه
با بالهای نورباران، تندیس کورش رخ می نماید

اشکم به روی گونه‌ها می غلتد آرام
فریاد خاموشی درونم میخروشد:
کای برترین آزاده ای ماناترین مرد
اینک تو بنگر، بر سرنوشت تیره و غمبار انسان
شاید ندانی سفره‌ی چرکین دنیا
امروز هم پا تا به سر رنگین ننگ است
شاید ندانی سینه‌ی گسترده‌ی خاک،
امروز هم بازیچه‌ی آشوب و جنگ است
حالا نژاد و رنگ حرفی تازه دارد
حالا سر بازار آدم میفروشند!
آزادی و آزادگی افسانه گشته

ای برترین آزاده ای ماناترین مرد
ناگه غریو همسرایان شبانه
پژواک فریاد مرا در می رباید
گوی زمین و آسمان سر داده با درد
بر بالهای باد شبگرد این ناله‌ی سرد:
آخر کجایی روشنایی؟! آخر کجایی روشنایی?!



بازدید از منشور حقوق بشر کوروش بزرگ

ناهید زندی

به گزارش ایران بوم، هموندان انجمن مهرگان و چند تن از دوستداران فرهنگ ایران در روز پنج‌شنبه ۲۲ مهرماه از منشور کوروش بزرگ که در موزه ملی ایران به نمایش عمومی درآمده است دیدن کردند. این منشور با ارزش که بازگو کننده خردورزی و آزاداندیشی ایرانیان است در سال ۱۲۵۸ خورشیدی (۱۸۷۹م) به وسیله باستان‌شناسی کلدانی به نام "هرمزد رسام" یافته شد.

این لوح که خط میخی بابل در حدود ۵۳۸ سال پیش از میلاد مسیح پس از فتح بابل به دستور کوروش بزرگ نوشته شده است توسط سرهنری راوینسون آوانویسی شده و برای نخستین بار به همت دکتر عبدالمجید ارفعی به فارسی برگردانده شد.

با اینکه قسمتهایی از منشور از میان رفته است از آن به عنوان "نخستین منشور حقوق بشر" یاد شده و آنرا الگوی منشور حقوق بشر سازمان ملل به شمار آورده‌اند. در این گل نوشته بی‌مانند اشاره شده است که کوروش بزرگ بدون جنگ و کشمکش وارد شهر بابل شده و به خدای مردم بابل احترام گذاشته است. در بند ۳۲ از زبان "کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل و اکد و شاه در چهار گوشه جهان" فرمان آزادی یهودیان را می‌خوانیم: «... من هم مردم را گردآوردم و آنها را به هويتشان بازگرداندم.»

این میراث [یادمان] با ارزش که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود در شهریور ماه امسال به مدت ۴ ماه به ایران امانت داده شده است!

کوروش بزرگ - سروده‌ی بانو توران شهریاری

در سال ۱۳۷۳ بنا به دعوت وزارت امور اقلیت استرالیا در همایشی شرکت کردم که در پای تندیس کوروش بزرگ در یکی از بوستان‌های سیدنی به صورت بسیار جالبی برپا شده بود. در این همایش، عده زیادی از ایرانیان از سراسر جهان حضور داشتند. از ایران نیز آقایان دکتر باستانی‌پاریزی، دکتر اسلامی ندوشن، دکتر حسین وحیدی و اینجانب حضور داشتیم که من شعر زیر را در آن مراسم خواندم.



در آفاق کوروش، چنان درگرفتی
که گیتی چو خورشید خاور گرفتی
تو را هم‌رهی کرد فرّ خدایی
ز فرّ خدا سایه بر سر گرفتی
تو را زاد «ماندان» ۱ بهین مام دوران
بزرگی و فرّ را ز مادر گرفتی
تویی پور «کمبوجیه» ۲ پارسی پی
در آگاهی از آن دلاور گرفتی
نسب بردی از مادی و پارسی هم
فرّ از هر دو، آن آریا فرّ گرفتی
ز چوپانی و همسر او به خردی
ز میخانه عشق ساغر گرفتی
فری بر چنان همسرانی کز آنان
ببالیدی و جان و پیکر گرفتی
به آیین مژدا دل و جان سپردی
وز انگیزه‌اش راه داور گرفتی
اگر چند بودی به کیش آهورا
ولی پاس ادیان دیگر گرفتی
به قوم یهود آنچنان مهر کردی
کز آن قوم نام پیمبر گرفتی
به تاریخ یادت چنان مانده نیکو
که نام خوش دادگستر گرفتی
پی افکنده‌ای معبد قوم موسی
توانایی از چرخ اخضر گرفتی

هموندان انجمن مهرگان پس از بازدید از موزه مّلی که بخشی از آثار به جا مانده از ایران باستان را در خود جای داده است به دیدن یادگار کوروش بزرگ رفتند. شوربختانه با شگفتی بسیار متوجه شدیم در نوشته‌هایی که برای معرفی کوروش بزرگ به در و دیوار موزه آویخته بودند صفت "بزرگ" را از پس نام "کوروش بزرگ" حذف کرده بودند و جالب است که دوست و دشمن، ایرانی و غیر ایرانی به "بزرگ" بودن او اقرار می‌کنند و زبان به ستایش می‌گشایند، در کتاب مقدس از او به عنوان مسیح و نجات‌دهنده یاد می‌شود، در قرآن او را ذوالقرنین می‌نامند و حتی اروپاییان همواره با صفت "بزرگ" از بنیانگذار بزرگترین شاهنشاهی ایران کهن یاد می‌کنند، شگفتا از ایرانیانی که روزگاری وی را "پدر" خوانده‌اند اما امروز حتی فرنام "بزرگ" را هم از این ابرمرد دریغ می‌کنند. دردا و دریغا از اینهمه بی‌توجهی به میراث [یادمان] معنوی ایران. البته شاید پاسخ یکی از مسئولین موزه درآوردتر از حذف این واژه باشد که در برابر اعتراض یکی از دوستان گفت: اگر کوروش بزرگ است پس اسکندر چه...!!!

در این برنامه که حدود پنجاه تن از فعالان و علاقه‌مندان مسایل فرهنگی حضور داشتند جای خالی راهنمای موزه به شدت احساس می‌شد و انتظار نیم ساعتی من برای یافتن این راهنما برای پاسخ به پرسش‌هایم بی‌نتیجه ماند؟؟، البته دکتر طالع با بردباری همیشگی تلاش کردند این کمبود را جبران کنند.

ناگفته نماند با تمام ناملایمت‌ها و کمبودها این خویشکاری بر ماست که به پاسداشت کار بزرگی که حدود ۲۵۴۸ سال پیش شاهنشاه "ایران" انجام داد از این منشور دیدن کنیم و به جهانیان ثابت کنیم تا چه اندازه به میراث [یادمان] نیاکان خویش ارج می‌نهیم. امید است دیگر انجمن‌ها و سازمان‌های مردم نهاد و فعالان فرهنگی نیز همچون انجمن مهرگان در روزهای آینده از این یادگار گران‌بها دیدن کنند.



رسانه‌های همگانی گفتاری و شنیداری و نوشتاری همانند سازمان صدا و سیما (گردانندگان برنامه‌ها، فیلم‌ها، گویندگان اخبار و همچنین آگهی‌های بازرگانی) و روزنامه‌ها و گاهنامه‌های کشور تا چه اندازه به زبان و خط فارسی ارج می‌نهند و دستگاه‌های نظارتی در برابر کژروی‌های برخی از آنان چه می‌کنند!! به راستی در برابر این سازش‌کاریها چه توانایی باید پرداخت؟!

همه سرفرازی و آزادی را
چو آزاد سرو تناور گرفتی
به نیروی نیکی و پاکی و دانش
جهان کهن را سراسر گرفتی
مسخر نمودی دل مردمان را
به داد و دهش هفت کشور گرفتی
در آن دوره تار و آن شام ظلمت
ز دریای توفنده گوهر گرفتی
حقوق بشر را چنان پی نهادی
که نوع بشر را برابر گرفتی
همه بندگان را به یک چشم دیدی
خرد را به هر کار یاور گرفتی
نکردی به کس بار، آیین خود را
جهان بینی از مهر و اختر گرفتی
ز گنجور تاریخ تا واپسین دم
به از گوهر و برتر از زر گرفتی
به کلک توانای صدها مورخ
ستایش شدی، زیب و زیور گرفتی
تو داد ستمدیده بینوا را
به آزادی از ستمگر گرفتی
به دل‌های تاریک و سرد و فسرده
چنان آذر ایزدی در گرفتی
ز آژدهاک ۳ و نبونید ۴ و قارون ۵
تو داد سیه روز مَضطر گرفتی
پس از ماد و لیدی و آشور و بابل
فینقی و بخشی ز خاور گرفتی
ز یکسوی تا سِند گشتت مسلم
وز آن سو ز بسفر فراتر گرفتی
ز یک سوی تا ساحل پارس راندی
ز یک سوی تا بحر احمر گرفتی
کهن خطه «سارد» ۶ را با سپاهی
نشسته بر اسب تکاور گرفتی
«کروزوس» ۷ را دست بگرفتی انسان
که انگار دست برادر گرفتی
گشودی دژ محکم شهر بابل
ستم پیشگان را به تسخر گرفتی
«نبونید» را داده‌ای درس عبرت
چنان خودسری را به ششدر گرفتی
ستودی به بابل چو «مردوک» ۸ را، خود
به پاسبی کله را ز سر برگرفتی
چنان عرصه بر خودسران تنگ کردی
که آرام فرعون و قیصر گرفتی
بشد خم بر آرامگاهت سکندر
بدانسان غرور سکندر گرفتی

خردمند شاهها در آن روزگاران
جهان را چو مهر منور گرفتی
بود لوح تو ۹ آن چنان گیتی آرا
کز آن جاودان بر سر افسر گرفتی
پس از آنکه بگذشت عمرت به نیکی
به سوی بهشت خدا پر گرفتی

پی‌نوشت‌ها:

۱- ماندان یا ماندانا، مادر کوروش بزرگ و دختر آژدهاک آخرین پادشاه ماد. ۲- پدر کوروش بزرگ از شاهزادگان پارس.
۳- آخرین پادشاه ماد و پدر بزرگ کوروش بزرگ که کوروش را در کودکی به هارپاک وزیر خود سپرد تا او را بکشد؛ زیرا او خوابی دیده بود که خواب‌گزاران آن را برایش تعبیر کردند، مبنی بر این‌که کوروش او را شکست می‌دهد و سلسله ماد را منقرض می‌کند و بر قسمت بزرگ جهان آن روز چیره می‌شود. هارپاک کوروش را به شبانی بنام میترا دات سپرد که او را در کوهستان بگذارد تا طعمه حیوانات درنده شود. از قضا زن میترا دات، همان روز پسر مرده‌ای زاییده بود. آنان پسر مرده خود را به کوهستان بردند و کوروش را مانند پسر واقعی خود بزرگ کردند.
۴- نبونید پادشاه ستمگر و خودکامه و عیاش بابل که از کوروش بزرگ شکست خورد. ۵ - کروزوس، آخرین پادشاه لیدی که جاه و شکوه دربار وی در شهر سارد چشم همه مورخین و مردم آن روزگار را خیره کرده بود و ثروت افسانه‌ای او هنوز زبانزد همگان است.
۶- سارد پایتخت زیبا و افسانه‌ای لیدی و از زیباترین شهرهای آن روزگار بود. امروزه این منطقه در خاک ترکیه واقع است.
۷- قارون، پادشاه ثروتمند لیدی که کوروش پس از شکست به او لطف و مهربانی کرد و او با حرمسرایش در نزدیکی هگمتانه یا اکباتان (همدان امروزی) سالهای زیادی با آسایش زندگی کرد و حتی تاج کمبوجیه پسر کوروش را قارون بر سر او گذاشت.
۸ - خدای بزرگ مردم بابل که به اعتقاد آنان مذکر بود خدای دیگر بابلیان «ایشتار» بود که خدای مؤنث بود. این دو خدا مورد ستایش و پرستش اهالی بابل که یکی از کهن‌ترین تمدن‌ها را پی‌افکنند و قرار داشت. کوروش بزرگ با آن‌که خود مزدپرست بود، در بابل برای اثبات حسن‌نیت و احترام به عقاید اهالی بابل در معبد مردوک کلاه از سر برداشت و خم شد و به مردوک ادای احترام نمود و حتی بعضی از مورخین نوشته‌اند که در آنجا تاج‌گذاری کرد. این کارهای انسانی ریشه در پیام زرتشت و جهان‌بینی مزدایی او دارد. ۹- لوح معروف کوروش بزرگ که نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر و مایه افتخار ایران و ایرانی است، در سال ۱۸۷۹ در خرابه‌های بابل به وسیله شادروان «هرمز رسام» باستان‌شناس کشف گردید و به موزه بریتیش میوزیوم سپرده شد که از افتخارات این موزه است. کوروش بزرگ بیش از ۲۵ قرن پیش حقوق بشر را برای نخستین بار در جهان مطرح می‌کند. در این لوحه استوانه‌ای که به چند زبان نوشته شد، حقوق و آزادی‌های بشر از جمله آزادی در دین و عقیده و مسافرت و در انتخاب حکومت و در زبان و بیان و ازدواج و غیره... تضمین کرده و برای نخستین بار در قلمرو بسیار وسیعی که در چکامه فوق تا حدی محدوده آن بازگو شده، رعایت شده است.

متن بر گه‌ی شادباش کوروش بزرگ

به نام خداوند جان و خرد

زمین را منم تاج تارک شین

مزران مرا تا مزرود زمین

نظامی گنجوی شاعر پارسی گوی

کوروش بزرگ بزرگمردی بی‌همتا که از برجسته‌ترین مردان همه روز گاران بوده و تا ایران، نامی در جهان دارد، به نام نامی او می‌بالد و هرگز فراموشش نخواهد کرد. این شه‌ریار فرزانه کمک به مردمان را آرمان خویش ساخته و یاری ستمدیدگان از رفتارهای همیشگی او بود.

خوشرویی و بزرگواری نیز منش‌هایی بودند که این شاه بزرگ را از خود بزرگ بینی دور داشته و فروتن می‌نمود.

به همین روی ایرانیان او را "پدر"، یونانیان "دادگر" و یهودیان "مسیح" می‌خوانند. پس نگون بختی است اگر که اینکه مردم ایران بر هستی چنین بزرگمردی آگاه نبوده و آنانی نیز که نام بلندش را به گوش شنیده‌اند، از او بسیار اندک بدانند. این بخت نگون از آن روست که امروزه جهان یاد این جاودانه مرد را گرامی داشته و جهانیان بر بودنش به خود می‌بالند. اما هزار افسوس، ما که هستی‌مان وام‌دار اوست با او بیگانه‌ترینیم، افسوس.

و به کوتاه سخن آن که این شاه توانا، تواسنت تا برگی زرین بر برگه‌های کارنامه کهن روزگاران افزوده و آن را از روزگار پیش و پس از خود جدا سازد.

چرا که او همواره در تلاش بود به "اندیشه" دست اندازد تا شمشیر.



برگرفته از بندهای ۷-۸-۹ گردونه خستی کوروش بزرگ (نخستین منشور حقوق بشر جهان):

(به نقل از کتاب کتیبه‌های هخامنشی پی‌یر لوکوک ترجمه نازیلا خلخالی زیر نظر ژاله آموزگار)

...من «کوروش»، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانا، ...

شاه سرزمین‌های چهار گوشه جهان،

پسر کبوجیه، شاه بزرگ، شاه آ‌نشان،

نوه کوروش ... و نواده پیش‌پیش ...،

از تبار جاودانه شاهی،

شاهی که ایزدان گرامی‌اش داشته‌اند، ...

هنگامی که در آرامش - و صلح - به بابل گام نهادم،

و زمانی که در میان سرور و شادی،

تخت فرمانروایی‌ام را در کاخ شاهان استوار ساختم،

آنگاه «مردوک» خدای بزرگ،

دل گشاده بابلیان را فراچنگم آورد، ...

سپاهیان بسیاریم (به مانند آب رودخانه)، در آرامش به بابل گام

نهادند، ...

یوغی که شایسته آنان (مردم) نبود،

من آن را برانداختم و تنگدستی‌شان را از میان بردم، ...

از کارهای نیک من "ایزد بزرگ" شاد گشت، و خواست نیک

خواهانه‌اش را آشکار نمود،

بر من کوروش شاهی که او را گرامی می‌دارد و نیز کبوجیه پسری از

تن من، و نیز بر همه‌ی سپاهیانم،

اکنون ما در برابر او، والاترین پایه خدایی‌اش را می‌ستاییم...

نیاز به یادآوری است که کارت شادباش به مناسبت روز بزرگداشت کوروش بزرگ به دست شماری از ایران دوستان به چاپ رسید و در روز ۶ و ۷ آبان ماه (سال ۱۳۸۷) در ۱۰ تا از میدان‌های تهران و در شهرهای سنندج، ساری، کاشان، اراک، خرم‌آباد به همراه شیرینی پخش شد. امید است که در سال‌های آینده این مراسم توسط دیگر هم‌میهنان نیز پی‌گیری شود. و ۷ آبان به یک جشن ملی تبدیل شود.

فرا ایران را می‌ستایم.

ایران بدانند تقنوس. بار دیگر از خاکستر خویش بر خواهد خاست



هشتم آبان، روز جهانی کوروش بزرگ گرامی باد



من [ما ملت ایران] برده‌داری را برافکندم [برافکندم]

دکتر هوشنگ گنجهای

از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۱۹ میلادی، میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان از سوی بلشویک‌ها به سرکردگی لنین، استالین و دیگران به جرم «دگراندیشی» قتل عام شدند و به تبعید گاه‌های بدون بازگشت سبیری گسیل گردیدند.

در سرتاسر سده‌ی بیستم، دولت بریتانیا میلیون‌ها انسان را به اسارت کشیده بود و میلیون‌ها انسان را به دلیل زادگاهی غیر از انگلستان، به قتل آورد. ملت‌های بسیاری را نابود کرد و به خواست خود، «ملت تراشی» و «دولت‌سازی» نمود.

البته دیگر اروپایی‌ها نیز از سر مشق انگلیس‌ها پیروی می‌کردند. آنان نیز تا توانستند ملت‌های جهان را غارت کردند و مردمان جهان را به قتل آوردند و به بردگی کشاندند و مورد استعمار قرار دادند.

دولت ایالات متحده از لحظه‌ی شکل‌گیری، داس مرگ را در سرتاسر جهان به حرکت درآورد و از هیچ جنابیتی در حق کشورهای جهان فروگذار نکرد و با لشکر کشی و ستیزه جویی، میلیون‌ها انسان را به کام مرگ کشید و ...

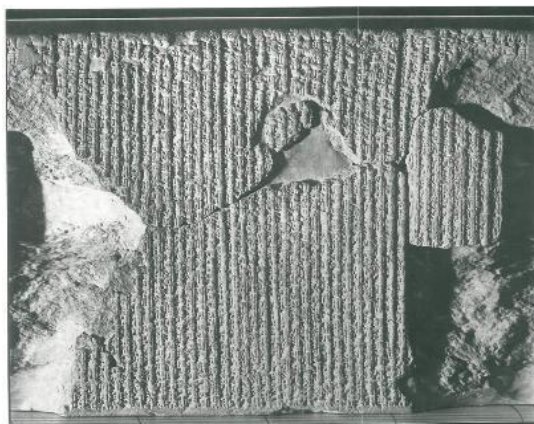
و امروزه پس از گذشت بیش از دوهزار و پانصد سال از صدور منشور کوروش بزرگ و نیم قرن از امضای منشور ملل متحد، فرانسه که به دروغ و تزویر، خود را پرچم دار آزادی و حقوق بشر می‌داند، همان کاری را می‌کند که کمابیش ۵۰ سال پیش حکومت آلمان نازی انجام داد. فرانسویان، کولی‌ها را به دلیل دارا بودن نژاد دیگر، دستجمعی از سر زمین خود می‌رانند و بر آنان ستم روا می‌دارند. امروز، میلیون‌ها انسان به دلیل دارا بودن تبار دیگر و دین دیگر، در عراق و افغانستان و فلسطین و لبنان و ... مورد یورش و کشتار قرار می‌گیرند.

و شگفتا، جهانی که منشور ملل متحد را امضا کرده است و منشور کوروش بزرگ را زینت ساختمان خود کرده است، گویی این جنابیت‌ها را نمی‌بینند و گوش آنان فریاد شادی انسان‌کشان و ناله و زاری مورد تجاوز قرار گرفتگان را، نمی‌شنوند!؟

اکنون، برای این که فرق میان ملت بزرگ ایران و انسان‌کشان امروزی آشکار گردد، متن کامل منشور کوروش بزرگ را از نشانی زیر می‌توانید بخوانید.

<http://www.iranboom.ir/nam-avarar/koroshe-bozorg/1476-manshor-korosh-bozorg.html>

برگرفته از مجله خواندنی شماره ۶۳ - رویه ۳۸ تا ۴۰



یک صد و سی یک سال پیش (۱۲۵ خورشیدی / ۱۸۷۹ میلادی). بر اثر کاوش در شهر باستانی بابل در میان رودان، استوانه‌ای از گل پخته به دست آمد.

پس از بررسی‌های باستان‌شناسی، آشکار شد که این استوانه، مربوط به سال ۵۳۸ پیش از میلاد مسیح (۱۱۵۹ پیش از هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه) است که از سوی کوروش بزرگ شاهنشاه ایران پس از گشودن بابل، نویسانده شده است.

از سوی دیگر، در سال‌های اخیر، آشکار شد که بخشی از یک لوحه‌ی استوانه‌ای که آن را متعلق به نبونید پادشاه بابل می‌دانستند، بخشی از استوانه‌ی کوروش بزرگ است که مربوط به سطرهای ۳۶ تا ۴۳ آن می‌باشد. از این رو، این قطعه که در دانشگاه ییل (Yale) آمریکا نگاه‌داری می‌شد، به موزه‌ی لندن گسیل گردید و به استوانه‌ی اصلی پیوست داده شد. این منشور که در تعلق آن به ایران، جای هیچ‌گونه دو دلی نیست، در موزه‌ی بریتانیا نگاه‌داری می‌شود.

منشور کوروش بزرگ در سال ۱۳۵۰ در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی برای ده روز به تهران آورده شد و در موزه‌ی شهید (آزادی) به نمایش گذارده شد.

پس از گذشت ۳۹ سال از آن زمان، در بامداد روز آدینه ۱۹ شهریور ماه ۱۳۸۹، دوباره این منشور به تهران آورده شده است و قرار است که در مدت ۴ ماهی که در تهران خواهد بود، در موزه‌ی ایران باستان به تماشای همگان گذارده شود.

با وجود گذشت ۲۵۴۸ سال از صدور منشور کوروش بزرگ و ۶۵ سال پس از صدور و امضای منشور ملل متحد، جهان با همان خشونت‌ها و جنابیت‌هایی روبروست که نمونه‌های آن ثبت تاریخ جهان است.

در سده‌ی بیستم میلادی، جهان شاهد انسان‌کشی، نسل‌کشی و جنابیت‌های بسیاری در سرتاسر جهان علیه «بشریت» بود که در این سده نیز ادامه دارد.

از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۴۵، میلیون‌ها انسان به دلیل تعلق به نژاد دیگر و دین دیگر، از سوی آلمان‌ها، با افتخار و توأم با شادی و احساس غرور و رضایت، قتل عام شدند.

در برابر در ۲۴۸۰ سال پیش از این جنابیت، ملت ایران، همان مردمان را که باز به دلیل تعلق به نژاد دیگر و دین دیگر، به اسارت در آمده بودند و به بردگی کشانده شده بودند، آزاد کرد و به خانه‌هایشان باز گرداند و نیایش گاهایشان را باز سازی کرد.

اما از شگفت روزگار، امروز همان مردمان، خانه‌های مردمان دیگر را ویران می‌کنند، زمین‌هایشان را اشغال می‌کنند و بر روی آن‌ها خانه می‌سازند و نیز آنان را به اسارت و بردگی می‌کشاند.

اهمیت کوروش بزرگ و هخامنشیان در تاریخ ایران و جهان

علیرضا افشاری

با روی کار آمدن کوروش بزرگ، برای نخستین بار بشر موفق می‌شود که از مرحله‌ی «شهر - تمدنی» و «قوم - تمدنی» پا به مرحله‌ی «کشور - تمدنی» و «ملت - تمدنی» بگذارد، آن هم با میل و همراهی تیره‌های گوناگون، نه آن گونه که پیش از هخامنشیان رسم بود با رابطه‌ی غالب - مغلوبی و چپاول سرزمین‌ها به نفع پیروزمندان. این گونه است که دویست سال نخست از تاریخ بشر یعنی از سده‌ی پنجم تا سده‌ی سوم پیش از میلاد مترادف با تاریخ ایران است چرا که شاهنشاهی هخامنشی ایران، تمام مراکز تمدنی آن زمان را به استثنای چین شامل می‌شد. بسیاری از تاریخ‌پژوهان بر این باورند که اگر هخامنشیان در آن هنگام پیشوایی بشر را عهده‌دار نمی‌شدند و جهان‌داری را بر پایه‌ی استقرار صلح و تأمین حقوق و هویت مردمان مغلوب نمی‌گذاردند و با آرزوها و شور ایمان خود، جنبش تازه‌ای نمی‌آفریدند، به احتمال قوی تمدن به تندی رو به زوال می‌گذارد و بر سر جهان متمدن همان می‌آمد که پس از انحطاط روم نصیب اروپا شد و سده‌ها ملل آن قاره را در تاریکی قرون وسطا مدفون کرد.

با تشکیل شاهنشاهی ایران نه تنها تمدن‌های کهنه دوباره جان گرفتند بلکه تیره‌های تابع ایران خود را در جهان تازه‌ای دیدند که بارها از آنچه به یاد داشتند پهناورتر و امن‌تر و مرفه‌تر بود. پیشرفت سریع فرهنگ و هنر این گستره‌ی بزرگ، خود گواهی روشن از ممکنات این جهان تازه و بهترین محرک دگرگونی و پیشرفت تمدن‌های باستانی به شمار می‌رود. هیچ یک از تمدن‌های باستانی با سرنوشت مردمی به شمار و گوناگونی مردمان تابع هخامنشیان بستگی نداشته و به وسیله‌ی این مردمان در نسل‌های پسین مؤثر واقع نشده است. هم چنین هیچ‌یک از تمدن‌های دیگر نتوانسته در پیشرفت شهرآیینی، جوانب مختلف زندگانی را به اندازه‌ی ایرانیان مراعات نماید و مشخصات اصیل آیین و فرهنگ و هنر را هماهنگ ساخته، جهانی به وجود آورد که با امید و آرامش و شکوه جهان هخامنشی برابری کند.

پس از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده‌ی آمریکا که نیرومندترین فاتح آن جنگ بود این فکر که می‌شود و باید از تمام ملل مختلف یک واحد بزرگ (یک جهان واحد) ساخت پا گرفت و چند سالی ماده‌ای از مرام اندیش‌مندان آزادمش آن کشور را تشکیل می‌داد. هخامنشیان نه تنها نخستین بانی این فکر بودند، بلکه هنوز هم هیچ دولتی به اندازه‌ی آنان در پیشرفت عملی به سوی این هدف توفیق نیافته است.

ایرانیان یکتاپرست و باورمند بودند که همه‌ی جهان را یک آفریدگار به وجود آورده و همه‌ی هستی یک اصل مشترک دارد. این ایمان به

یگانگی جهان هستی نه در هیچ قومی پیش از هخامنشیان دیده شد و نه یهودیان، یونانیان و رومیان توانستند به این ایمان برسند. آیین یهود تنها برای قوم‌های یهود بود و آنان را از دیگران به کلی جدا می‌نمود. یونانیان تا سده‌ی چهارم پیش از میلاد هیچ‌گونه توجهی به وحدت جهان و مبدأ مشترک افراد بشر نداشتند و در اشاره‌هایی هم که بعضی از یونانیان پس از آن تاریخ به دنیا و ساکنان آن به صورت یک مجموعه‌ی کلی می‌کنند ایقان و قدرتی که بتواند در رفتار آنان نسبت به دیگران مؤثر واقع شود وجود ندارد. رومیان رابطه‌ی خود را با ملل دیگر صرفاً به صورت رابطه‌ی غالب و مغلوب می‌دیدند و برای غیر رومی‌ها احترامی قائل نبوده و حتا عقیده نداشتند که این مردمان به سهم خود حق وجود دارند.

هیچ‌یک از جهان‌گیران به اندازه‌ی هخامنشیان مقید به رعایت هویت و فرهنگ مردمان مغلوب نبوده و به اندازه‌ی آنان تلاش نکرده است از فاصله‌ی میان غالب و مغلوب بکاهد. هخامنشیان پیاده‌کننده‌ی این فکر بودند که می‌شود از تمام مردمان جهان و به نفع همه‌ی آنان یک واحد بزرگ ساخت یعنی همه‌ی مردمان مختلف را از هر نژاد و آیین که باشند زیر یک پرچم جمع و به هر یک کمک نمود تا با حفظ هویت خود در حدود ممکناتش پیش برود. ج. ل. هوت می‌نویسد: «اقدام این امپراتوری (هخامنشی) به ایجاد وحدت میان تمام آنچه از تمدن‌های مختلف خاورمیانه باقی مانده بود، شگفت‌انگیز است».

صلح هخامنشی که از این جهان‌داری و این جهان‌منشی به وجود آمده به باور بیشتر تاریخ‌نویسان مغرب خود یکی از ارزنده‌ترین خدمت‌هایی است که ایرانیان در طی دویست‌سال اول نیرومندی خود به بشر و به پیشرفت تمدن نموده‌اند.

ریچارد فرای می‌آورد: در «فتوحات ایرانیان... آن چه متفاوت بود سنت تازه‌ی آشتی دادن و همراه با آن هدف کوروش در استقرار یک صلح هخامنشی بود». و همین تاریخ‌پژوه در جای دیگر می‌نویسد: «ایرانیان نه فقط در جنوب روسیه و شمال قفقاز بلکه هم‌چنین در سبیری و آلتای و ترکستان چین و ترکستان روسیه فعالیت داشتند... شاید یکی از جالب‌ترین کشفیات روزگار اخیر در این ناحیه در گورکان پازیریک در ناحیه‌ی گورنو آلتای در جنوب سبیری در جایی که گورهای پر ثروت یخ‌زده پیدا شده به عمل آمده است. قدیمی‌ترین قالی دنیا با نقش‌های هخامنشی... و بسیاری چیزهای دیگر ممکن است حاکی از یک تجارت پررونق با ایران در روزگاری به قدمت زمان هخامنشیان باشد... به نظر می‌آید که تمام ناحیه از آلتای یا بلکه از دیوار چین تا ترانسسیلوانیا و مجارستان یک نوع وحدتی داشته و ایرانیان بزرگ‌ترین نقش را در این سرزمین پهناور دست‌کم برای هزار سال، تا تسلط هون‌ها در قرن اول تاریخ ما (پس از میلاد مسیح) ایفا نموده‌اند».

ویل دورانت و ل. پارتی و بسیاری دیگر باز همین جهان‌منشی ایرانیان را تأیید می‌کنند و هرتسفلد می‌نویسد: «مذهب زرتشت و آیین بودا و عقاید یهود گواه ثابت پیشرفت بی‌نظیر فکر بشر در نتیجه‌ی صلح هخامنشی است». صلح هخامنشی را چندین بار ضرورت مقابله با یاغیان داخلی و یا همسایگان طمع‌کار مختل نمود ولی تمام این اختلاف‌ها به‌نسبت آنچه پیش از ایرانیان معمول بوده یا پس از آنان بر سر خاورمیانه آمده و هنوز می‌آید ناچیز محسوب می‌شود.



ایران هخامنشی یک مذهب رسمی که برای ترویج آن جهاد نماید نداشت و شاهنشاهان هخامنشی بر یک سازمان مذهبی ریاست نمی‌کردند. برعکس چنان که پیش از این نیز اشاره شد این پادشاهان به مذاهب گوناگون اتباعشان احترام می‌گذارند و ایرانی و بابلی و یونانی و مصری و هندی، آزادانه دنبال عقاید خود می‌رفتند. هرودوت حکایتی آورده که نشان می‌دهد تا چه اندازه داریوش بزرگ مراقب بود که بزرگان کشور متوجه تنوع عادت‌ها و عقیده‌های مردم باشند و این تنوع را رعایت کنند: «داریوش یک روز از اتباع یونانی خود می‌پرسد در عوض چه مبلغ پول حاضر خواهند شد

مرده‌ی پدران‌شان را بخورند؟ همه جواب دادند در عوض هیچ مبلغ پول این کار را نخواهند کرد. سپس از یک عده از مردم هند که مرده‌ی پدران‌شان را می‌خوردند در حضور یونانیان می‌پرسد در عوض چه مبلغ پول حاضر خواهند شد جسد پدران‌شان را بسوزانند؟ این مردم به ناله درآمده، استدعا می‌کنند که این صحبت تنفرآمیز را ادامه ندهد. تا این اندازه عادت قدرت دارد».

با در نظر گرفتن کشتارها و ویرانی‌هایی که متعصبان ادیان مختلف در طی تاریخ سبب شده‌اند می‌توان پی برد که آزاد گذاردن مردم در امور مذهبی تا چه اندازه مغتنم بوده آن هم در زمانی که مذهب، تمام جوانب زندگانی را شامل می‌شده است.

عظمت انقلاب هخامنشی هنگامی بهتر روشن می‌شود که رفتار ایرانیان با رفتار مردمان دیگر دوره‌ی باستان مقایسه شود و یا رفتار

جهان‌گیران پس از ایشان مورد نظر قرار گیرد. نه تنها جهان‌گیری چون اسکندر و چنگیز و تیمور و آتیلا بلکه فاتحان جنگ‌های تاریخ معاصر و یا رفتارهای مبتنی بر دشمنی‌ها و تبعیض‌های مذهبی و نژادی مانند آنچه هنوز هم موارد زیاد آن دیده می‌شود.

شاهنشاهی ایران با نخستین اعلامیه‌ی حقوق بشر آغاز می‌شود. هنگامی که کوروش بزرگ در پی شکایت گروهی از مردمان و بزرگان بابل از پادشاه‌شان، با سپاه پیروز خود به درون آن شهر پا گذارد، اعلامیه‌ای منتشر ساخت که اگر عین آن به دست نیامده بود کسی نمی‌توانست باور کند که پادشاهی در دو هزار و پانصد سال پیش از این، در منتهای قدرت خود و در روزگاری که هیچ نیرویی در برابرش نمی‌دید و در وضعی که نه مردمان مغلوب و نه خدایان ایشان انتظاری جز نظیر آنچه آشور بانی‌پال بر سر ایلام آورد - و با افتخار در سنگ‌نوشته‌هایش از ویران و چپاول کردن آن سرزمین یاد کرد - می‌توانستند داشته باشند، از پیروزی نظامی کامل خود برای انجام یک انقلاب اساسی به نفع خود مغلوبان استفاده نماید:



«... سپاه بزرگ من به آرامی وارد شهر بابل شد، نگذاشت رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید... وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدس‌اش قلب مرا تکان داد... من برای صلح کوشیدم. نبونید، مردم درمانده‌ی بابل را به بردگی کشیده بود، کاری که در خور شأن آنان نبود. من برده‌داری را برانداختم، به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه‌ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازدارند. فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهر را از هستی نیناندازد... فرمان دادم همه‌ی نیایش‌گاه‌هایی را که بسته شده بود، بگشایند. همه‌ی خدایان این نیایش‌گاه‌ها را به جای خود بازگردانم... همه‌ی مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند به سرزمین‌های خود برگردانم. خانه‌های ویران آنان را آباد کردم... بی‌گمان در آرزوهای سازندگی، همگی مردم بابل، پادشاه را گرمی داشتند و من برای همه‌ی مردم جامعه‌ای آرام مهیا ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم». در این اعلامیه، نطفه‌ی بسیاری از اصول اساسی میثاق جهانی حقوق بشر که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی به اتفاق آرا تصویب نمود، به چشم می‌خورد.

اگر اعلامیه‌ی کوروش بزرگ یک تظاهر سیاسی صرف هم بود، باز از این جهت که سرداری به قدرت بانی شاهنشاهی ایران به جای آن که

چون آشور بانی پال به کشتن‌ها و ویران کردن‌ها بنزاد لزوم رعایت احوال و حقوق دیگران را وعده می‌دهد نماینده‌ی یک تفاوت اساسی اخلاقی و فکری میان ایرانیان و دیگر مردمان فاتح محسوب می‌شد تا چه رسد که به حکم اسناد تاریخی و پژوهشی خاورشناسان مسلم باشد که رفتار کوروش بزرگ و جانشینان‌اش عملاً و حقیقتاً با اصول این اعلامیه برابر بوده است.

آزاد کردن یهودیانی که بخت‌النصر دوم، پادشاه بابل، در ۵۸۶ پیش از میلاد، پس از تسخیر اورشلیم اسیر کرده و به بابل آورده بود و کمک به این اسیران برای آن که به بیت‌المقدس برگردند و معبد خود را از نو بسازند یک نمونه از رفتار هخامنشیان است که چون در چند قسمت از کتاب مقدس به آن اشاره شده در باختر شهرت یافته است. ولی روش هخامنشیان با مردمان دیگر نیز بر همین منوال بوده است. رفتار کمبوجیه و داریوش بزرگ با مردم مصر نمونه‌ای دیگر از این گونه رفتارهاست. هر دو شاهنشاه عنوان سیتیتو ره پادشاهان مصر را که متضمن احترام به رب‌النوع بود، اختیار کردند.

داریوش چند معبد برای ارباب انواع مصر ساخت و نخستین آموزش‌گاه پزشکی جهان را در آن کشور بنیاد نهاد. وی هم‌چنین به نماینده‌ی خود دستور داد تا زعمای ارتش، روحانیان و کارمندان دولتی را جمع و مجموعه‌ای از «قوانین تنظیم کنند که مجموعه‌ی قوانین فراعنه و معابد و مردم باشد».

داریوش را مصریان ششمین و آخرین قانون‌گذار خود می‌دانستند و نام او را بر روی مزار گاوهای مقدس‌شان (آپیس) می‌کنند و حتا اورا فرزند رب‌النوع نیت می‌خواندند. یکی از درباریان بزرگ مصری، کمبوجیه را بهترین فرمان‌روا در سنت فراعنه می‌دانست و گروهی از تاریخ‌نویسان معاصر - از جمله ریچارد فرای - معتقدند که کمبوجیه همان رفتار ملایم کوروش را ادامه داده منتها چون از درآمد بعضی از معابد کاسته، ممکن است اولیای آن معابد برعلیه او تبلیغاتی کرده باشند که سبب شده تصویر او بیمار و تندخو رواج یابد و در نتیجه هرودوت از او به زشتی یاد نماید. خوشبختانه با کشفیات اخیر، روزبه روز چهره‌ی شفاف‌تری از زمام‌داران هخامنشی به دست می‌آید. یکی از کشف‌ها، به دست آوردن کتیبه‌هایی از سرپائوم ممفیس (مدفن گاوهای آپیس مومیایی شده) است که در آن کاهن اعظم از حضور خاضعانه‌ی کمبوجیه (در لباس کاهنان مصری) در مراسم خاک‌سپاری آپیس یاد می‌کند و این شایعه‌ی منقول هرودوت مبنی بر این که کمبوجیه، دستور کشتن آپیس را صادر کرده بود، رد می‌کند.

کتیبه‌ها در همان حال این نکته را روشن می‌سازد که کمبوجیه به عنوان و با سمت «پادشاه مصر علیا و سفلا» و «پسر ایزد را» و خلاصه به سمت فرعون، تشریفات تشییع جنازه را رهبری کرده است.

باز همین جوان‌مردی در رفتار هخامنشیان با مردم بابل دیده می‌شود چنان که اعلامیه‌ای که کوروش بزرگ پس از آزادسازی بابل نویسانده،

روشن می‌سازد. هم‌چنین دستورهایی که هخامنشیان برای ادای احترام به آداب مذهبی یونانیان تابع خود و رعایت طرز حکومت آنان صادر نموده‌اند و رفتاری که با اسیران و مزدوران یونانی معمول می‌داشتند نمونه‌های دیگری از جنبه‌ی انسانی جهان‌داری هخامنشی به دست می‌آید کما این که بسیاری از سرداران یونانی - حتا آنان که در جنگ‌هایی باعث شکست ایرانیان شدند در پی فرار از دردمسرهایی که در یونان برایشان پیش آمده بود پناهنده‌ی دربار ایران می‌شدند.

در جنگ‌های با یونان، شاهنشاهان هخامنشی مأموران خاصی برای حفظ مجسمه‌ی آپولون و معبد دلف که ذخایر زیادی داشت معین کردند تا این نفایس را برای یونانیان از تعارض احتمالی سربازان خود مصون نگه دارند. هم‌چنین هرودوت مکرر از مواردی یاد می‌کند که ایرانیان از اسیران مجروح یونانی پرستاری نموده و با سرداران شجاع یونانی، با احترام رفتار می‌کرده‌اند. برخلاف یونانیان که اسیران ایرانی را قربانی بت‌های خود می‌ساختند و یا نمایندگان ایران را می‌کشتند. اسپارته‌ها پس از آن که دو نماینده‌ی خشایارشا را زجر داده و به چاه انداختند از ترس، دو نفر از بزرگان اسپارت را به ایران فرستادند تا شاه از آنان انتقام بگیرد. خشایارشا این اسپارته‌ها را رها کرده و می‌گوید: اگر من با شما همان‌طور که اسپارته‌ها با نمایندگان من رفتار کردند رفتار نمایم، اخلاق خود را تا حد اخلاق شما پایین آورده‌ام.

ایرانیان پلی را که برای حمله به یونان با مشقت‌های بسیار روی داردانی ساخته بودند باز کردند تا کشتی‌هایی که از دریای سیاه آذوقه به یونان می‌بردند بگذرند و یونانیان گرفتار قحطی نشوند.

هم‌چنین ایرانیان نخستین مردمی بودند که قانون و دادرسی را مبنای جهان‌داری قرار دادند و در جهان‌داری، دین و دولت را از یکدیگر جدا نمودند. پافشاری و یا چنان‌که بسیاری نوشته‌اند وسواس هخامنشیان در تأمین عدالت ورد زبان مردمان باستان بوده است.

داریوش بزرگ یک مجموعه قوانین تنظیم کرد که آن را «دستور نظامات خوب» می‌نامیدند و تا دورترین نواحی کشور مجری بود چنان‌که در سنگ‌نوشته‌ی بیستون درج شده است. علاوه بر این به نظر می‌رسد که ایرانیان نخستین مردمی بودند که اصطلاح دات یعنی قانون را معمول داشتند که این واژه امروزه هم در زبان عبری به همان معنای قانون به کار می‌رود. پیش از داریوش، اصطلاح رأی قضایی را به کار می‌بردند. مثلاً مجموعه‌ی مشهور همورابی، پادشاه بابل از آرای قضایی که از زمان‌های بسیار دور در خاطره‌ها مانده بود، تشکیل می‌شد. افلاتون مجموعه‌ی قوانین داریوش را ستوده و می‌گوید که این قوانین ضامن دوام امپراتوری ایران بوده است. سلوکیدها و اشکانیان نیز به این مجموعه قوانین اشاره کرده‌اند. گزنفون - اگرچه ممکن است درباره‌ی برخی از امتیازهایی که به ایرانیان نسبت داده مبالغه کرده باشد - می‌گوید: قوانین ایران بر مبنای توجهی خاص به خیر عامه شروع شده است.

داوران، عهده‌دار نظارت بر اجرای قوانین و رسیدگی به شکایات بودند

و برای تمام عمر منصوب و پیوسته طرف شور شاهنشاهی بودند و چنان که تخلف می‌کردند به منتهای سختی مجازات می‌دیدند (هرودوت). در کتاب عزرا به احترامی که ایرانیان برای قانون دارند اشاره شده و از آنجا مثل «مگر قانون مادهاست» برای تعیین قاطعیت امور به‌وجود آمده است. هم‌چنین هرودوت و گزنفون در چند جا ایرانیان را می‌ستایند از این جهت که به پیمان‌ها و گفته‌های خود وفادارند و اضافه می‌کنند که شاهنشاهان تقریباً هرگز از رأیی که می‌دهند بر نمی‌گردند.

در این‌جا باید به این نکته‌ی ظریف توجه داشت که وفاداری به پیمان در دوره‌ی ضعف و زبونی امری است کم‌وبیش عادی، ولی پای‌بندی به قول و پیمان در اوج قدرت، نشانه‌ی ایمان و باوری قوی است. پیش از این به قوانینی که به دستور هخامنشیان برای مصریان تهیه گردید اشاره شد، آوردن این مطلب نیز به‌جاست که هزینه‌ی بازسازی تقریباً همگی معابد بزرگ قوم سرگردان یهود نیز از خزانه‌ی ایران پرداخته شده، کما این که مجموعه‌ی قوانین آنان نیز به دستور شاهان ایران و زیر نظر نمایندگان آنها تدوین شده است. برای نمونه، نوشته‌هایی که در مقر یهودیان عصر هخامنشی مصر پیدا شده می‌رساند که عید فصح یهود را به همان تاریخ که در تورات معین شده، داریوش دوم مقرر ساخته است. به این ترتیب با تأیید و تشویق ایرانیان، هم قومیت یهود نجات یافت و هم مذهب یهود نیرو و مفهوم بیشتری پیدا کرد. در سال ۷۰ میلادی رومیان با ویران کردن بیت‌المقدس این دوره را منقرض ساختند (ترور، ماک‌نیل). ایرانیان ترازو را به عنوان مظهر عدالت انتخاب کردند و می‌گفتند که به‌وسیله‌ی آن «جبار از عادل و سفله از فاضل تشخیص شود».

همین دادگری، ایرانیان را به سوی سازندگی راهنمون بود. با تشکیل شاهنشاهی ایران صورت دنیای متمدن و هدف جهان‌داری به کلی عوض شد چرا که هخامنشیان به دنبال آن نبودند که بتازند و بگیرند و ببرند و یا میراث دست‌کم دو هزار و پانصد ساله‌ی همه مردمان آسیای غربی و میانه را از میان بردارند یا به زور با یکدیگر ترکیب کنند و یا فرهنگ خود را به تمام مردمان مغلوب تحمیل نمایند، بلکه بر پایه‌ی این اندیشه‌ی کهن ایرانی که خوشبختی خود را در خوشبختی دیگران ببین، در کنار کوشش‌های فرهنگی، تأمین ترقی اقتصادی و اجتماعی مردمان را به‌صورت یک وظیفه‌ی همگانی درآوردند و می‌کوشیدند که سطح زندگی اتباع شاهنشاهی را بالا ببرند. تاریخ‌نویسان مکرر از سدها، مخزن‌های آب، کاریزها، ترعه‌ها، جاده‌ها و پل‌هایی که ایرانیان هخامنشی ساخته‌اند و اقدام‌هایی که برای گسترش و اصطلاح کشاورزی و انتقال دانه‌ها و قلمه‌های گیاهان مختلف از ناحیه‌ای به ناحیه‌ی دیگر نمودند و هیأت‌های پژوهشی و اکتشافی که به زمین‌ها و دریاهای دور فرستادند - مانند به ماموریت فرستادن نجیب‌زاده‌ای ایرانی برای اکتشاف سواحل آفریقا به دستور خشایارشا که از جبل الطارق گذشته و کناره‌های قاره آفریقا را پیمود - صحبت می‌دارند. مثلاً در ناحیه‌ی هرات دریاچه‌ای برای کمک به

کشاورزی کردند، کشت پسته و نوعی از مو را در شام، کشت کنجد را در مصر، کشت برنج را در میان‌رودان (بین‌النهرین) و کشت نوعی گردو را در یونان معمول داشتند.

کوروش، عوارضی را که در بابل از آب برای کشاورزی می‌گرفتند، لغو کرد.

دو هزار و سه‌صد سال پیش از آن که آبراه سوئز میان دریای سرخ و دریای مدیترانه ساخته شود، به دستور داریوش، با کندن ترعه‌ای بزرگ که عبور از آن چهار روز طول می‌کشید رود نیل را به دریای سرخ متصل نمودند و آرزوی فراغته‌ی مصر در کندن چنین ترعه‌ای را برآورده ساختند. در این باره پنج سنگ‌نوشته به دو زبان فارسی و مصری در آبراه سوئز به دست آمده است.

هم‌چنین داریوش بزرگ هیأتی را مأمور نمود تا مسیر رود سند را بررسی نموده از راه اقیانوس هند و دریای احمر به ایران برگردند. پیرو این اقدام که به گفته‌ی هرودوت سی ماه طول کشید چند بندر و یک راه دریایی برای تسهیل روابط بین هندوستان و بخش‌های باختری شاهنشاهی و دریای مدیترانه برقرار گردید (هرودوت).

در یونان به امر خشایارشا دو مهندس ایرانی کوه آتوس را بریده، ترعه‌ای به طول تقریباً ۲۵۰۰ متر و به عرض کافی برای آن‌که دو کشتی دارای سه ردیف پاروزن پهلو به پهلو از آن عبور نمایند، ساختند و این‌گونه راه ارتباطی آبی را بسیار کوتاه کردند.

باز برای نخستین‌بار در تاریخ جهان، هخامنشیان هزاران کیلومتر جاده‌ی منظم، کاروان‌سراها و منزلگاه‌ها برای تعویض اسب و مأموران لازم برای حفظ امنیت و تعمیرات جاده‌ها میان شوش و سارد و تنگه‌ی بسفر و ازمیر، و در جهت مخالف تا هند و هرات و مرزهای چین ساختند. معروف‌ترین این راه‌ها جاده‌ی شاهی است که شوش و سارد را به هم وصل می‌کرد که به گفته‌ی تاریخ‌نویسان یونانی سطح آن را برای بلند نشدن گردو خاک، با نفت خام پوشانده بودند که کشف بقایای آن، صحت نوشته‌ی یونانی‌ها را ثابت کرده است.

سرعت و نظمی که ایرانیان برای رساندن پست برقرار داشتند و ابتکارهایی که برای نقل و انتقال اخبار نشان دادند شهرت جهانی دارد. جالب است بدانید شعار پست‌خانه‌ی آمریکا از این گفته‌ی هرودوت درباره برید هخامنشی گرفته شده است: «برف، باران، یخبندان و تاریکی نمی‌توانست چاپارهای تندرو داریوش را از ادامه‌ی سفر خویش بازدارد». فاصله‌ی تقریباً ۲۵۰۰ کیلومتری از سارد تا شوش را چاپارهای هخامنشی در ۱۵ روز طی می‌کردند، حال آن‌که عبور از همان راه برای یک قافله، نود روز طول می‌کشید.

اگرچه زبان فارسی باستان، زبانی که داریوش در لوح بنیاد تخت‌جمشید به کار برده زبان رسمی بود ولی آزادی استفاده از زبان آرامی که بسیاری از مردم از دره‌ی نیل تا رود سند به آن آشنا بودند به گسترش روابط بین‌الملل آن زمان کمک بسیار نمود.

وضع یک استاندارد رسمی اوزان و مقادیر و ایجاد و ترویج یک سیستم پولی در سراسر کشور و تنظیم بهای فلزهای گران‌بها از

جمله اقدام‌های دیگری است که به رونق اقتصادی جهان هخامنشی و به گسترش روابط داد و ستد بازرگانی در سراسر جهان شناخته شده، کمک بسیار نموده است. داریوش سکه‌های دریک را به زر و سکه‌های سیگلیو را به سیم ضرب نمود. سرپرسی سایکس شگفت‌زده می‌نویسد: «قابل توجه است که لیره و شلینگ تقریباً برابر این سکه‌های باستانی هستند».

هم‌چنین موسسه‌هایی شبیه به بانک‌های امروز در جهان هخامنشی به وجود آمد که بسیاری از عملیات بانک‌های بازرگانی و رهنی را انجام می‌دادند. گیرشمن با اشاره به ابتکارها و تأسیسات ایرانیان هخامنشی می‌نویسد: «در زمان هخامنشیان گام‌های نخستین برای ساختن اقتصادی ملی برداشته شد. با تشکیل امپراتوری ایران، جهان به یک دوره رونق اقتصادی بزرگ رسید». وی می‌افزاید: «تا آنجا که اوضاع زمان اجازه می‌داد هخامنشیان به وضع طبقه‌ی کارگر عنایت داشته و برای شرایط کار و هم برای مردها قوانینی وضع کردند».

در این زمینه بهتر است بخشی از باورهای داریوش بزرگ را، چنان‌که خود در سنگ‌نوشته‌اش اعلام کرده، از نظر گذرانند: «به خواست اهورا مزدا، من چنینم که راستی را دوست دارم و از دروغ روی گردانم. دوست ندارم که ناتوانی از حق‌کشی در رنج باشد. هم‌چنین دوست ندارم که به حقوق توانا به سبب کارهای ناتوان آسیب برسد. آنچه را که درست است من آن را دوست دارم. من دوست برده‌ی دروغ نیستم. من بدخشم نیستم. حتا وقتی خشم مرا می‌انگیزاند، آن را فرو می‌نشانم. من سخت بر هوس خود فرمان‌روا هستم».

چنین بیانی‌های از زبان یک شاه در سده‌ی ششم پیش از میلاد به معجزه می‌ماند. از بررسی دقیق لوح‌های دیوانی تخت‌جمشید - که نزدیک به هفتاد سال پیش در دیوار استحکامات تخت‌جمشید به دست آمده و در حقیقت بخش کوچکی بود از بایگانی دیوان شاهی - نتیجه می‌گیریم که داریوش واقعاً هم با مسائل مردم ناتوان همراه بوده است. این لوح‌ها می‌گویند که در نظام او حتا کودکان خردسال از پوشش خدمات حمایت اجتماعی بهره می‌گرفته‌اند، دست‌مزد کارگران در اساس نظام منضبط «مهارت و سن» طبقه‌بندی می‌شده، مادران از مرخصی و حقوق زایمان و نیز حق اولاد استفاده می‌کرده‌اند، دست‌مزد کارگرانی که دریافت اندکی داشتند با جیره‌های ویژه ترمیم می‌شد تا گذران زندگی‌شان آسوده‌تر شود، فوق‌العاده‌ی سختی کار و بیماری پرداخت می‌شد، حقوق زن و مرد برابر بود و زنان می‌توانستند کار نیمه‌وقت انتخاب کنند تا از عهده‌ی وظایفی که در خانه به خاطر خانواده داشتند، برآیند.

این همه تأمین اجتماعی که لوح‌های دیوانی هخامنشی گواه آن است برای سده‌ی ششم پیش از میلاد دور از انتظار است. چنین رفتاری که فقط می‌توان آن را مترقی خواند، نیازمند ادراک و دورنگری بی‌پایانی بوده است و ویژه‌ی فرهنگی که شاه بزرگ و مقتدر برآمده از آن می‌گوید: «من راستی را دوست دارم» و حتا به همسران خود آموخته بود که با تمام توان‌شان این راستی و عدالت را نگاه‌بانی کنند.

آنها هم درست مانند هر مستخدم و کارمند دولت هخامنشی ناگزیر از پذیرش دقیق حساب‌رسی کلیه‌ی درآمدها و مخارج خود بودند و همان نظم و سخت‌گیری عمومی را شامل می‌شدند.

شاه بر کلیه‌ی مخارج دربار خویش از جمله مخارج سفر خود و همراهانش نظارت داشت.

دست‌گیری ناتوان و دادگری از پایه‌های جهان‌داری ایرانیان بود. قانون‌شکنی به شدت مجازات می‌شد و درست‌کاری و وفاداری با پادشاه مناسب همراه بود. آخرین بخش نوشته‌ی آرام‌گاه داریوش در «نقش رستم» به روشنی و زیبایی برداشت داریوش را از یک جهان‌داری دادگرانه بیان می‌کند. در این نوشته او مستقیماً مردم کشورش را مخاطب قرار داده و یادآوری می‌کند: «تو ای بنده! نیک بدان که هستی، توانایی‌هایت کدام و رفتارت چگونه است. نیندار که زمزمه‌های پنهانی و درگوشی بهترین سخن است. بیشتر به آنی گوش فرادار که بی‌پرده می‌شنوی. تو ای بنده! بهترین کار را از توان‌مندان ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر می‌زند».

ناتوان‌ترین مردم می‌توانستند و می‌بایست در کار گروهی نقشی داشته باشند. هر مهارتی به کار گرفته می‌شد و هر کس نقش خود را در بنای اجتماعی ایفا می‌کرد. داریوش به کار گروهی همه‌ی مردم شاهنشاهی همواره و همیشه اشاره کرده است. برای نمونه تخت داریوش در نگاره‌های آرام‌گاه، فراز سر نمایندگان همه‌ی مردمان شاهنشاهی قرار دارد و چنین است در نگاره‌های آپادانا که همه‌ی مردمان با هدایای سرزمین‌های خود حضور دارند. بر این همکاری عمومی سرزمین‌های شاهنشاهی به تکرار در نقش‌های مختلف تأکید می‌شود. در حقیقت تجربه‌ی دیوان اداری ایلامی‌ها و بابلی‌ها در سیستم حکومتی هخامنشی به کمال رسید. این میراث‌ها و تجارب در صورت لزوم متحول می‌شد، با برداشت‌ها و ظرایف در می‌آمیخت و نظام دیوانی تازه‌ای را پدید می‌آورد که شرایط اصلی و تعیین‌کننده‌ی بقای شاهنشاهی بزرگ بود...».

منبع:

- در تهیه این مطلب از منابع بسیاری یاری گرفته شد که مهم‌ترین آنها «ابدیت ایران» (سید تقی نصر) و «از زبان داریوش» (هاید ماری کخ) است.
- برگرفته از مجله‌ی دیده‌بان شماره‌ی ۱؛ ویژه پرونده ملی سد سیوند - تابستان ۱۳۸۶ خورشیدی



زندگی‌نامه‌ی کوتاهی از مردی بزرگ

هوخشتره را نداشت، بیشتر اوقات خود را به تفریح در دربار شکوهمند جدید ماد در «اکباتان» (همدان) می‌گذرانید. کوروش هم چنین دریافت که قوم‌های تابعه‌ی شاهنشاهی ماد، که بیشتر آنها مجبور بودند سربازان سپاه ماد را تأمین کنند، از این وضع بسیار ناخشنودند و در صورت حمله به آستیاگ از او پشتیبانی نخواهند کرد و وی اگر دشمنان ایران از این وضعیت آگاه شوند.

کوروش برای اجرای طرح اصلاحات خود، قبیله‌های پارسی را که پراکنده بودند گرد آورد و یک هسته‌ی مرکزی از جنگجویان پارسی تشکیل داد و آنان را منظم و آزموده کرد، سپس در برابر خودکامگی، تن‌آسایی و تباہ‌کاری‌های پدر بزرگش سر به شورش برداشت. مادها به فرماندهی سپاه‌سالار خود، «هارپاگ» به وی پیوستند و در یک دگرگونی آرام به سال ۵۵۰ پ.م. پادشاهی «ماد و پارس» از خاندان مادی به خاندان پارسی منتقل شد. کوروش با به نمایش گذاردن تساهل، مدارا و خردمندی یک فرمانروای بزرگ، مادها را گرمی داشت: به بسیاری از نجیب‌زادگان آن‌ها مقام‌های بلندی در دربار و سپاه خویش واگذار کرد و سرزمین ماد را نخستین ایالت یا ساتراپی شاهنشاهی ایران قرار داد و آن را «مادا» نامید و اکباتان را هم سالم و دست نخورده، پس از «پاسارگاد» در تپه‌های پارس، به عنوان پایتخت دوم خویش برگزید. آستیاگ نیز این اجازه را یافت تا برای باقی عمر، هم‌چنان در دربار اقامت داشته باشد.

به این ترتیب بیشتر سرزمین آشور، ارمنستان کوهستانی و بخش‌های زیادی از فلات ایران به زیر یک پرچم قرار گرفت. کوروش، رویای یگانگی، آرامش و پیشرفت را در سر می‌پروراند اما متوجه بود که برای تحقق این هدف به دو چیز نیاز دارد: یکی نیرومندترین و قابل‌انعطاف‌ترین سیستم سیاسی که تاکنون بشر به خود دیده بود، دیگری داشتن یک سپاه قدرتمند که جسارت تجاوز را از دشمنان دندان تیزکرده‌ی سلطه‌جو بگیرد؛ از این رو با پشتکار به گسترش و بهبود این دو سیستم پرداخت، ولی دیگر قدرت‌های بزرگ منطقه، این را به صلاح خویش نمی‌دانستند...

با سقوط خاندان مادی، کروزوس، شاه جدید لیدی و پسر «آلیانس» زمان را برای نابود کردن ایران مناسب تشخیص داد. وی با پیش‌بینی بروز هرج و مرج و ضعف در روند انتقال قدرت از پادشاه ماد به شاه پارس، و پس از مشورت با هاتف مشهور معبد شهر «دلفی» که مورد احترام و مشورت یونانیان بود، راهی جنگ با ایران شد. هاتف پیش‌گویی کرده بود که: اگر شاه لیدی از رود هالیس (قزل ایرماق) بگذرد و با ایرانیان بجنگد، امپراتوری بزرگی را نابود خواهد کرد. سال‌ها بعد، هرودوت، مورخ مشهور یونانی نوشت: «خداوند گفته بود که اگر او به ایرانیان حمله کند امپراتوری نیرومندی واژگون خواهد شد. فرد خردمند پس از دریافت این‌گونه پاسخ باید دوباره بپرسد منظور کدام امپراتوری است، خود من یا کوروش؟ اما او آن‌چه را

زمانی که بزرگان هفت خانواده‌ی «مادی» به‌خاطر یورش‌های وحشیانه‌ی «آشوریان» به پیشنهاد حکیمانه‌ی «دیاکو» گوش فرا داده و دست یاری به یکدیگر دادند، خشت نخست بنای شاهنشاهی نوین ایران گذاشته شد (شاهنشاهی‌های پیشدادی و کیانی را شاهنشاهی‌های کهن ایرانی می‌نامیم). ایرانیان کشاورز و دام‌پرور صلح‌دوست که در برابر فشارهای روزگار، تن به رزم‌آوری داده بودند پس از کشته شدن «فریبرز» (فرورتیش)، پادشاه و سپاه‌سالار ایرانی در برابر آشوریان، به‌پشتوانه‌ی زیرکی و شجاعت «هوخشتره» (کیاکسار) که با «بابلان» هم‌آوا شده بود، امپراتوری خونخوار آشور را از صحنه‌ی هستی بیرون کردند، و جهان متمدن نفسی به آسودگی کشید.

اکنون، پادشاهی، به «آستیاگ» (ایشتوویگو) خوش‌گذران رسیده و شاهنشاهی تازه‌بنیادی که باید در یاری‌رسانی به «سپنتامینو» (اندیشه‌ی نیک) در جنگ با «انگرمینو» (اندیشه‌ی بد) بکوشد، می‌رود تا علت وجودی خود را از دست داده و با نارضایتی بزرگان و سرداران، از هم بپاشد. نه تنها شاهنشاهی ماد بلکه تمدن شرق که ۲۵۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد، نیاز به خونی تازه دارد. در کنار مادها، سه رأس دیگر حاکمان جهان - لیدی، بابل و مصر - در کمین هستند، ضعفی از دیگری سرزند تا آن را بدرانند. این سنت و عرف این دوران است.

زمان، ۵۵۸ پیش از میلاد است. کوروش ۴۱ ساله، پسر کمبوجیه (شاه - استاندار پارس) و ماندانا (شاهدخت مادی، دختر آستیاگ پادشاه به‌تازگی به‌جای پدر، بر تخت شاهی انشان نشسته است) (انشان، پایتخت ایلامیان بود که پس از حمله‌های ویرانگر ایلامی آشوریان، از نفس افتاده، پذیرای پارسیان، عموزادگان مادی‌ها شده بود). او، با این نسب که پدرانش سه نسل شاه بوده‌اند و هم‌چنین اخلاق خوبی که دارد (مهربان، دوستدار یاران و غم‌خوار مردمان)، میان هر دو قوم دارای محبوبیت است.



کوروش که تیزهوشی و زیرکی ویژه‌ای نسبت به طبیعت انسان و درکی عمیق از نیروهای سیاسی جهانی روزگار دارد، به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از اشراف ماد که زیر فرمان آستیاگ‌اند از پادشاه راضی نیستند. آستیاگ که در فرمان‌روایی، دلاوری و شایستگی

شنیده بود به سود خود تعبیر کرد و دوباره به پرسش پرداخت» (تواریخ، ص ۷۸).

کروزوس با اطمینان به این پیش‌گویی از رود هالیس گذشت و به سپاه ایران حمله کرد اما با نهایت تعجب دید نمی‌تواند سپاه نیرومند ایران را شکست دهد. سال‌ها پیش از این نیز سپاه‌های ایران و لیدی در همین منطقه، جنگ طولانی و سختی را با یکدیگر داشتند؛ جنگی شش ساله که به پیروزی هیچ یک ختم نشده و تنها با «صلح کسوف» به پایان رسیده بود. در یکی از روزهای جنگ خورشید گرفت و بر اثر تیرگی خورشید، سپاهیان دو طرف به وحشت افتادند و سرانجام با میانجی‌گری بخت‌النصر، پادشاه بابل، بین هوخشتره و آلیاتس صلح برقرار گشته بود.

لیدی‌ها که متوجه شدند نمی‌توانند سپاه کوروش را شکست دهند به سارد، پایتخت خود که در هشتاد کیلومتری ساحل دریای اژه قرار داشت عقب نشستند به این امید که پس از گذشت زمستان، با نیرویی تجدیدشده و یاری گرفتن از دولت-شهرهای یونی (یونانی) به ویژه اسپارته‌های جنگجو، به جنگ کورش بازگردند ولی کوروش، فرصت را از دست نداد و در یکی از راهبردهای (استراتژی‌های) جنگی بزرگ زمان، سپاه لیدی را تعقیب کرد و کروزوس را که اصلاً انتظار چنین حمله‌ای نداشت، غافلگیر کرد و سپس به پیشنهاد هارپاگ، به‌وسیله‌ی شترهایی که برای باربری و حمل وسایل و آذوقه به کار می‌رفتند و بر پایه‌ی این اصل که هیچ‌اسی طاقت دیدن یا استشمام بوی شتر را ندارد، سواره‌نظام قدرتمند لیدی را پراکنده کرده و سپاه آنان را شکست داد. کروزوس قصد خودکشی داشت که به دست تنی چند از محافظان کورش از مرگ رست و با نیکی‌های وی، به جمع دوستان کوروش پیوست و لیدی نیز به جمع ساتراپ‌های ایران. سقوط لیدی به سال ۵۴۶ پ.م. که به معنای چیرگی کوروش بر دومین قدرت از چهار قدرت بزرگ منطقه بود، امواج تکان‌دهنده‌ای در سراسر دنیای متمدن آن روز به‌وجود آورد. پیروزی ایران، شهرهای یونانی ایونیه واقع در ساحل دریای اژه را که اکنون با ایرانیان هم‌مرز شده بودند، به‌کلی میهوت کرد. آن‌ها با نهایت نومی‌دی از اسپارت، دولت-شهری که بر شبه‌جزیره‌ی پلوپونز که یک سوم جنوب یونان را شامل می‌شد تسلط داشت، تقاضای کمک کردند. همه‌ی یونانیان از سپاه کوچک ولی مهیب اسپارت بیم داشتند و در عین حال آن را شکست‌ناپذیر می‌پنداشتند و به آن احترام می‌گذاشتند. با این حال اسپارتیان سپاه خود را فرستادند ولی در عوض ییکی با پیامی جسورانه نزد کورش فرستادند و تهدید کردند که اگر به شهرهای یونانی حمله برد، با واکنش اسپارت روبه‌رو خواهد شد.

برای پادشاه نیرومند ایران که بر یک سوم جهان شناخته‌شده‌ی آن روز حکومت می‌کرد، دولت - شهرهای یونانی چیزی بیش از دهکده‌هایی نبودند که در حاشیه‌ی تمدن با پراکندگی به ستیز با یکدیگر مشغول‌اند؛ مثلاً او می‌دانست که بزرگ‌ترین دولت‌های یونانی

بیش از چند هزار سپاهی ندارند و تعداد افراد ارتش بیشتر آن‌ها به چند صد نفر هم نمی‌رسد. از این رو اتمام حجّت اسپارتیان برای او، هم خنده‌دار و هم توهین‌آمیز بود. او به پیام‌آور اسپارت گفت: «من هرگز از جماعتی که در وسط شهر خود میدان خاصی دارند تا در آن‌جا یکدیگر را با سوگند و چانه زدن فریب دهند باکی ندارم. اگر سر و کارم با چنین افرادی بیفتد آن‌گاه فقط صدمات وارده بر ایونی‌ها خاطر ایشان را پریشان نخواهد کرد بلکه گرفتاری خودشان نیز فراغتی برایشان باقی نخواهد گذاشت» (تواریخ، ص ۱۰۳). مدتی بعد، دولت-شهرهای یونانی حاشیه‌ی دریای اژه مستعمره ایران شدند تا حریم و سپر امنیتی ایران باشند در مقابل وحشیان اروپایی.

کوروش پس از بازگشت از لیدی به مدت شش سال در ایران خاوری به سر برد و مرزهای ایران را تا سیحون و جیحون در برابر بیابان‌گردان شرق آسیا و آسیای مرکزی امن ساخت و به‌همین خاطر دژها و شهرک‌هایی را برپا داشت که یکی از آنها به نام «کوروش‌کث» (شهر کوروش) در پایین خم رودخانه‌ی سیر دریا (جیحون) و تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری خجند، هنوز به صورت دهکده‌ای به نام «کرت» به‌جای مانده است.

در این دوران که آواز دادگری و مهربانی کوروش در جهان پیچیده بود و مردم ساتراپ‌های مختلف ایران او را «پدر» می‌نامیدند، گروه‌هایی از بابلیان از نبونید، پادشاه بابل، شکایت به نزد کورش آوردند. نبونید به‌سبب بی‌اعتنایی به روحانیان و کاهنان «مردوک» یا «بعل»، خدای بزرگ بابلیان، گسترش فساد و توجه به امور غیر سیاسی و دولتی محبوبیتی نداشت. او بر خلاف خدای بزرگ و سنتی بابل به تبلیغ و رواج پرستش «سین»، خدای ماه پرداخته و به علاوه در سرزمین او اسیران بسیاری از جمله ۷۰,۰۰۰ یهودی تبعیدی در بدترین وضع می‌زیستند.

بابلیان از خدا می‌خواستند تا نجات‌دهنده‌ای بفرستد و آنان را رهایی بخشد. آنان این نجات‌دهنده را در شخص کوروش می‌دیدند و به ویژه یهودیان، کوروش را مسیح موعود می‌دانستند و شبان‌خدایش می‌خواندند. آنان معتقد بودند که خداوند یار اوست و او را بر همه‌ی بدخواهان پیروزی می‌دهد و او هم بر یهودیان حرمت می‌نهد و آنان را روانه‌ی خانه و کاشانه‌شان می‌سازد. این آرزو برآورده شد.

نبونید ارتش خود را بسیج کرد تا به رویارویی سپاه ایران بپردازد، اما او و سربازانش یارای مقابله با نیروهای رزمنده‌ی ایرانی را نداشتند. در اوایل اکتبر سال ۵۳۹ پ.م. (اواسط مهر) سپاه کوروش، شهر اوپیس واقع در ساحل رود دجله، در حدود دویست کیلومتری شمال بابل را تسخیر کرد و حدود یک هفته بعد، سردار کوروش، گوبریاس، سپاه ایران را به حصارهای بسیار بلند و استوار پایتخت رسانید. شهر بابل را دیواری دفاعی به بلندی پانزده متر و به طول بیش از ۱۸ کیلومتر در بر گرفته بود.

باری دیگر نبوغ جنگی کوروش راه‌گشا شد. به فرمان او، سپاهیان ایران رود فرات را با کندن آبراه‌هایی انحرافی، در عرض سه روز و از

منشور حقوق بشر کوروش بزرگ به نظم

شعری از شاعر باذوق "صادق علی حق پرست" که منشور کوروش بزرگ را به نظم کشیده است.

جهان در سیاهی فرو رفته بود / به بهبود گیتی امیدی نبود
نه شایسته بودی شهنشاہ مرد / رسوم نیاکان فراموش کرد
بناکرد معبد به شلاق و زور / نه چون ما برای خداوند نور
بی کار ناخوب دیوان گرفت / خلاف نیاکان به قربان گرفت
نکرده اراده به خوبی مهر / در اویخت با خالق این سپهر

در آواز مردم به جایی رسید / که کس را نبودی به فردا، امید
به درگاه مردوک یزدان پاک / نهادند بابل همه سر به خاک
شده روزمان بدتر از روز پیش / ستمهای شاهست هر روز بیش
خداوند گیتی و هفت آسمان / ز رحمت نظر کرد بر حالشان
بر آن شد که مردی بس دادگر / به شاهی گمارد در این بوم ویر

چنین خواست مردوک تا در جهان / به شاهی رسد کوروش مهربان
سراسر زمینهای گوتی و ماد / به کوروش شه راست کردار داد
منم کوروش و پادشاه جهان / به شاهی من شادمان مردمان
منم شاه گیتی شه دادگر / نیاکان من شاه بود و پدر
روان شد سپاهم چو سیلاب و رود / به بابل که در رنج و آزار بود

براین بود مردوک پروردگار / که پیروز گردم در این کارزار
سرانجام بی جنگ و خون ریختن / به بابل درآمد ، سپاهی ز من
رها کردم این سرزمین را زمرگ / هم امید دادم همی ساز و برگ
به بابل چو وارد شدم بی نبرد / سپاه من آزار مردم نکرد
اراده است اینگونه مردوک را / که دلهای بابل بخواهد مرا

مرا غم فروز آمد از رنجشان / ز شادی ندیدم در آنها نشان
نبونید را مردمان برده بود / به مردم چو بیدادها کرده بود
من این برده داری برانداختم / به کار ستمدیده پرداختم
کسی را نباشد به کس برتری / برابر بود مسگر و لشکری
پرستش به فرمانم آزاد شد / معابد دگر باره آباد شد

به دستور من صلح شد برقرار / که بیزار بودم من از کارزار
به گیتی هر آن کس نشیند به تخت / از او دارد این را نه از کار بخت
میان دو دریا در این سرزمین / خراجم دهد شاه و چادر نشین
ز نو ساختم شهر ویرانه را / سپس خانه دادم به آواره ها
نبونید بس پیکر یزدان / به این شهر آورده از هر مکان

به جای خودش برده ام هر کدام / که دارند هر یک به جایی مقام
ز درگاه مردوک عمری دراز / بخواهند این یزدانم به راز
مرا در جهان هدیه آرامش است / به گیتی شکوفایی دانش است

نقاطی که دیده بانان بابلی امکان جاسوسی اش را نداشتند و در شب سوم، با گشودن همه‌ی آن آبراه‌ها، از بستر خویش برگرداندند و از محل ورود آن به شهر بابل، وارد آن شهر شدند و با کمترین هزینه‌ی انسانی، امپراتوری بابل را سرنگون کردند.



کوروش در ۲۹ اکتبر (۷ آبان)، مانند یک دوست وارد شهر شد و در آنجا مانند فرستاده و مسیح مردوک پذیرفته شد و بر طبق مراسم بابلی تاج‌گذاری کرد؛ هیچ کسی را آزاری نداد و حتا نبونید را هم بخشود و به کرمان فرستاد و تیولی به او داد تا به آسودگی زندگی کند؛ عبادت‌گاه‌ها و جاهای ویران را آباد ساخت، اسیران را آزادی داد که به سرزمین پدرانشان بازگردند، و همه جا به آبادانی کوشید.

سال‌ها بعد، زمانی که شاهنشاهی ایران، پروتق، آرام و غرور آفرین به پیش می‌رفت، کوروش برای جلوگیری از تهدید سکاها، به مرز شمال شرقی رفت و چون تمام دوران زندگی پرافتخارش، دوشادوش سپاهیان خود به دفاع از این خاک اهورایی پرداخت. سال ۵۳۰ پ.م. بود که در نبردی سهمگین در نزدیکی دریاچه‌ی خوارزم (آرال)، زخمی شد و درگذشت. پیکرش را به پاسارگاد آوردند تا در آرامگاهی ساده و زیبا که پیش از سفر آخر، خود طرح آن را داده بود، جای دهند که هم‌چنان به عنوان مزار یکی از بلندپروازترین و با استعدادترین فرمانروایان روی زمین باقی مانده است. به گفته‌ی بوسانی: «مدارا و تساهل دینی او، رفتار بزرگوارانه و مهربانانه‌ای که با دشمنان مغلوب خویش داشت... و مهارت و قابلیت فوق‌العاده‌ای او به عنوان یک فرماندهی جنگی، توضیح‌دهنده‌ی علت ستایشی است که همه‌ی جهان، حتا بابلیان و یونانیان، نسبت به کوروش بزرگ داشته‌اند» (پارسی‌ها، ص ۱۸). در واقع فردی یونانی نظیر گزنفون باور داشت که «این مرد شایسته‌ی همه‌گونه تحسین است» و می‌افزود که: «کوروش، زیباترین چهره، بخشنده‌ترین و بزرگواریترین قلب، آزمنندترین فرد برای آموختن و بلندپروازترین پادشاه بود، چنان که می‌توانست انواع سختی‌ها و خطرات را تحمل کند (پرورش کوروش، جلد ۱، ص ۱۱).

آری، فرمانروایانی نظیر کوروش بزرگ که ستایش فوق‌العاده‌ی دوست و دشمن را برمی‌انگیزند در تاریخ جهان بسیار کمیابند.

• برگرفته از نامه‌ی درونی انجمن افراز شماره یکم مهر ۱۳۸۱

ممنوعیت دیدار از منشور کورش بزرگ در روز کورش بزرگ

دیدار از منشور کورش بزرگ در روز جهانی کورش تعطیل شد

<http://drshahinsepanta.blogspot.com>

ایران‌نامه - شاهین سپنتا: در روز هفتم آبان که روز جهانی کورش بزرگ نام گرفته است، دیدار از منشور حقوق بشر کورش بزرگ در موزه ملی ایران امکان‌پذیر نخواهد بود. روابط عمومی موزه ملی ایران در این مورد اعلام کرد: ۶ و ۷ آبان‌ماه موزه ملی ایران تعطیل است و موزه در طول این دو روز پذیرای بازدیدکنندگان منشور کوروش نخواهد بود. روابط عمومی موزه ملی دلیل این تعطیلی نابهنگام را "به‌روز رسانی سیستم امنیتی و تجهیزات دوربین‌های مداربسته و تاسیسات برق موزه ملی" اعلام نموده است.

گفتنی است که تعطیلی موزه ملی در دو روز ۶ و ۷ آبان‌ماه در حالی اعلام می‌شود که از مدتی پیش، سازمان‌های غیردولتی و دوستداران فرهنگ ایران، همه گروه‌های مردم را به بازدید از منشور کورش بزرگ در هفتم آبان‌ماه سال‌روز صدور منشور جهانی حقوق بشر کورش بزرگ فراخوانده بودند. از دیدگاه صاحب‌نظران این اقدام مدیریت موزه ملی ایران صرفاً به منظور پیشگیری از سفر دوستداران کورش بزرگ به تهران و بازدید گروهی از منشور کورش بزرگ در روز جهانی کورش صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، با اعلام خبر ضرورت به‌روز رسانی فوری سیستم امنیتی و تجهیزات دوربین‌های مدار بسته موزه ملی ایران دقیقاً در روز جهانی کورش، بار دیگر دوستداران میراث فرهنگی نسبت به ناتوانی سیستم‌های امنیتی موزه و مدیریت آن در تامین امنیت منشور کورش بزرگ ابراز نگرانی نموده‌اند

غم مردم رنج و شادی نکوست / مرا شادی مردمان آرزوست
چو روزی مرا عمر پایان رسید / زمانی که جانم ز تن پر کشید
نه تابوت باید مرا بر بدن / نه با مومیایی کنیدم کفن
که هر بند این پیکرم بعد از این / شود جزئی از خاک ایران زمین



عکس از ماندانا خرم - منشور کوروش بزرگ موزه ملی ایران

ویژه‌نامه کنونی پیش از این با نام جشن‌های ایرانی و یک شماره هم با نام دیده‌بان منتشر می‌شده، از آنجایی که تارنمای ایران‌بوم از بهمن‌ماه سال ۱۳۸۸ کوشش و تکاپوی خود را در راستای گسترش فرهنگ خردورز این مرز و بوم و سرافرازی ایران و سربلندی ایرانیان آغاز کرده، این گاهنامه رایانه‌ای از این شماره با نام ایران بوم، وابسته به تارنمای ایران‌بوم گسترش می‌یابد. امید است که با یاری دوستان و بزرگواران، ایران‌بوم بتواند پیروزی، کامیابی، شادی و شادابی را برای همه‌ی ایرانیان ارمغان آورد.

